

مقدمه

در نیمه خرداد ماه گذشته، همزمان با سالروز ارتحال حضرت امام خمینی (ره) عده‌ای از اساتید و صاحب‌نظران لبنانی که به منظور شرکت در مراسم سالگرد ارتحال به تهران سفر کرده بودند، ضمن بازدید از مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، در میزگردی که به بحث و بررسی تحولات جدید در خاورمیانه و روند صلح اختصاص یافت شرکت جستند. شرکت‌کنندگان عبارتند از:

- پدر آنتوان ضو، دبیر کمیسیون دیالوگ اسلام و مسیحیت، دیر مار الیاس، لبنان.
- دکتر پُل سالم، استاد علوم سیاسی در دانشگاه امریکایی بیروت و مدیر کل مرکز مطالعات لبنان.
- دکتر سمیر سلیمان، استاد رشته تمدن اسلامی در دانشکده ادبیات، دانشگاه لبنان.
- آقای عدنان حطیط، مدیر روزنامه «الکفاح العربی»، چاپ بیروت.
- دکتر عصام خلیفه، استاد تاریخ عثمانی در دانشکده ادبیات، دانشگاه لبنان.
- دکتر محمد نورالدین، استاد تاریخ در دانشگاه لبنان و متخصص مسائل ترکیه.
- دکتر موریس ابو ناصر، استاد زبانشناسی در دانشکده ادبیات، دانشگاه لبنان.
- خانم مهی سماره، نویسنده و خبرنگار در روزنامه «النهار»، چاپ بیروت.
- آقای میشل نوفل، سردبیر ماهنامه «شؤون الاوسط» وابسته به مرکز مطالعات و تحقیقات استراتژیک در بیروت.
- آقای محمد علی مهتدی، مدیر مسؤول فصلنامه مطالعات خاورمیانه، تهران.

آقای محمد علی مهتدی: ضمن عرض خوش آمد به دوستان و همکاران گرامی و تشکر از اینکه لطف فرموده و برای بازدید از این مرکز تشریف آورده اند موقع را مغتنم شمرده بحثی را پیرامون مسائل جاری منطقه خاورمیانه مطرح می‌کنم تا در حاشیه این دیدار، از دیدگاههای اساتید محترم لبنانی استفاده کنیم. موضوع بحث محورهای جدید کشمکش در خاورمیانه است. قاعدتاً می‌بایست قبلاً یک «برگه کار» Work Paper تهیه می‌کردیم و آن را به عنوان زمینه بحث، از پیش در اختیار استادان ارجمند قرار می‌دادیم، اما با توجه به فشرده‌گی برنامه‌ها در این روزها که مصادف با سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی (قدس الله سره) است، و نظر به اینکه دوستان با تشریف‌فرمایی به مرکز ما را تا حدی غافلگیر کردند، باعرض‌پوزش از عدم آمادگی کامل، بنده مقدمه‌ای را به عنوان مدخل بحث به عرض می‌رسانم.

با توجه به تحولات جدید در عرصه بحران خاورمیانه و آنچه از آن به عنوان فرایند صلح یاد می‌شود، چنین به نظر می‌رسد که کشمکش خاورمیانه ابعاد جدیدی یافته و محورهای جدیدی در این عرصه پدیدار گشته است. بنده به عنوان ناظری که از ایران به قضایای منطقه می‌نگرد و با توجه به آنچه مورد اهتمام خوانندگان فصلنامه مطالعات خاورمیانه قرار دارد، این تحولات را در چهار محور مشخص برای بحث پیرامون آن، مطرح می‌سازم:

- محور اول رکود پدید آمده در فرایند صلح پس از روی کار آمدن بنیامین نتانیاهو در اسرائیل و به بن بست رسیدن مذاکره با فلسطینیها یعنی مسئولان تشکیلات خودگردان فلسطینی.

در این زمینه انتظار می‌رفت که امریکائیها برای نجات روند صلح، اسرائیل را زیر فشار قرار دهند. اما آنچه اتفاق افتاد خلاف انتظار بود. امریکائیها نخواستند یا نتوانستند فشار بیاورند و یا حتی شاید توجه سابق را به مسئله خاورمیانه نداشتند و این موضوع را از صدر اولویتهای خود خارج ساخته‌اند. ظاهراً آنها سرگرم محورهای دیگری مثل گسترش ناتو به شرق، گسترش نفوذ در قاره افریقا و نیز اوضاع ترکیه هستند. همچنین به نظر می‌رسد که نتانیاهو امریکائیها را قانع کرده است که نیازی به دادن امتیاز به اعراب نیست بخصوص که آنها در موضع ضعف قرار دارند و قادر نیستند چیزی را تغییر دهند. آنها هیچ اهرم فشاری روی امریکا یا اسرائیل ندارند و لذا

مخالفت آنها بیشتر لفظی است و تجربه نشان داده است که اگر امروز با امری مخالفت کنند، فردا بناچار در برابر امر واقع تسلیم می‌شوند و آن را می‌پذیرند. بنابراین امریکائیه‌ها نیز برای حل و فصل قضایا عجله ندارند.

– محور دوم ترکیه و روابط آن با اسرائیل است که اخیراً پس از امضای قرارداد همکاری نظامی و امنیتی دو طرف و دید و بازدیدهایی که بین مقامات نظامی صورت گرفته بسیار گسترش یافته است. پس از این همکاریهای مشکوک است که شاهد عملیات گسترده نظامی ترکیه در شمال عراق هستیم که ظاهراً برای پایان دادن به حضور چریکهای حزب کارگران کرد (پ.ک.ک) در شمال عراق یا نابود کردن پایگاههای آنان صورت می‌گیرد. اما پیرامون اهداف واقعی و مفهوم این عملیات بحث‌های مختلفی وجود دارد، بویژه که ارتش ترکیه از آغاز این عملیات مهلت زمانی مشخصی را برای پایان عملیات ذکر نکرده است. البته در سالهای قبل نیز ارتش ترکیه چندین بار وارد شمال عراق شده و هر بار نیز ادعا کرده که پایگاههای پ.ک.ک را در این منطقه از میان برداشته است.

این وضعیت بطور طبیعی نگرانی کشورهای عربی، بویژه سوریه، را برانگیخته و ما اخیراً شاهد فعالیت دیپلماتیک فشرده سوریه و سفرهای دوره‌ای آقایان عبدالحلیم خدام، نائب رئیس جمهوری و فاروق الشرع، وزیر امور خارجه سوریه به پایتختهای عربی بوده ایم تا نوعی همبستگی با سوریه در مقابل فشار ترکیه و اسرائیل به وجود آوردند. سوریه احساس می‌کند که در دهانه گاز انبر ترکیه و اسرائیل قرار گرفته اند.

بدین ترتیب این احساس در ناظر امور پدید می‌آید که عملیات ارتش ترکیه در شمال عراق صرفاً برای نابود کردن پایگاههای چریکهای پ.ک.ک نیست، بلکه مفهومی امنیتی در سطح منطقه‌ای دارد. و ظاهراً در نظر است وضعیت امنیتی جدیدی در منطقه به وجود آورند که در آن ارتش ترکیه نقش مهمی داشته باشد.

– محور سوم مربوط به نقش اروپا و بطور مشخص فرانسه، در خاورمیانه و رقابت شدید بین امریکا و فرانسه برای نفوذ در منطقه شاخ افریقا و منطقه دریاچه هاست. در همین محور مسائل مربوط به سرچشمه‌های رود نیل و اغتشاشات در جنوب سودان و نقش اتیوپی و اریتره چه در

زمینه مسائل جنوب سودان و چه مسائل مربوط به راههای عبور نفت در جنوب دریای سرخ و باب المندب مطرح است. در این محور نیز شاهد هجوم و پیشروی آمریکا و عقب نشینی فرانسه بوده ایم. در اینجا سؤال اصلی این است که چه رابطه ای بین این تحولات و مسأله خاورمیانه وجود دارد، بویژه که می دانیم اسرائیلیها در تحولات جنوب سودان و شاخ افریقا حضور و نقش دارند و این تحولات به نوعی به امنیت ملی جهان عرب یا حداقل، امنیت ملی کشور مصر که بازیگر مهمی در بحران خاورمیانه است، مربوط می شود. در این شرایط انتظار می رفت که مصریها برای حفظ منافع خود و منافع جهان عرب اهتمام بیشتری به خرج دهند و فعال شوند، ولی چنین فعالیتی متناسب با حجم چالش موجود از سوی مصریها دیده نشد.

شاید به دلیل همه این تحولات یعنی، رکود فرایند صلح، عدم دخالت مؤثر آمریکا به سود اعراب، همکاری امنیتی و نظامی بین ترکیه و اسرائیل، عملیات نظامی ترکیه در شمال عراق و بالاخره تحولات شاخ افریقا است که اخیراً آمادگی بیشتری از سوی کشورهای عربی برای همکاری و نزدیکی با جمهوری اسلامی ایران مشاهده می شود و این محور چهارم مورد بحث ما است. در این زمینه می توان از دیدار بین امیر عبدالله، ولیعهد عربستان سعودی و آقای هاشمی رفسنجانی، در اسلام آباد و نیز اعلام آمادگی ابوظبی برای مذاکره با ایران در حل مسئله سه جزیره در خلیج فارس یاد کرد. لحن بیانیه اخیر اجلاس وزیران شورای همکاری خلیج فارس نسبت به ایران نیز بطور محسوس با لحن بیانیه های قبلی فرق دارد و متضمن آمادگی برای همکاری با ایران در جهت حفظ امنیت منطقه است.

اینها محورهایی است که برای بحث در این میزگرد مطرح می شود تا از دیدگاههای شما اساتید محترم لبنان استفاده کنیم.

پدر آنتوان ضو: پیش از ورود در بحث اجازه می خواهم مطلبی را بیان کنم. مراکز مطالعات استراتژیک در زمان معاصر، معمولاً به روش امریکایی عمل می کنند و تنها به مسائل استراتژیک و تحولات روز می پردازند بدون آنکه به زمینه های عمیق تاریخی توجه کنند. درست مانند خود ایالات متحده آمریکا که اکنون یک نقش جهانی را برعهده گرفته است. از

این می‌ترسیم که مراکز مطالعات استراتژیک در جهان عرب و خاورمیانه در مطالعات خود این مسأله اساسی یعنی تاریخ را در نظر نگیرند، عامل تاریخی، یعنی فرهنگ و تمدن، یک عامل اساسی در تحولات منطقه است. تاریخ غنی منطقه چه در ایران و چه در جهان عرب و حتی در اسرائیل چیزی نیست که بتوان آن را نادیده گرفت. بیداری اسلامی را در نظر بگیرید. تحولی که اسلام پس از انقلاب ایران یا از دهه پنجاه میلادی تا کنون پدید آورده یک زمینه تاریخی دارد. اسرائیل هم از تاریخ خود دست نمی‌کشد و برای خود حقوقی تاریخی قائل است. درست است که این کشور با اراده بیگانه در این منطقه به وجود آمد، اما همین اراده نیز براساس یک رشته زمینه‌های مهم تاریخی عمل کرد. ما وقتی از حقوق تاریخی خود حرف می‌زنیم، بیشتر شعار می‌دهیم، همه ما اعم از عربها، مسلمانان و ملل ساکن در خاورمیانه. مثلاً وقتی حقوق خود در فلسطین یا قدس را مطرح می‌کنیم، شعار می‌دهیم، تظاهرات می‌کنیم، بدون آنکه به عامل تاریخی که بسیار مهم است پردازیم. نقش تاریخ، تمدن، فرهنگ و دین در تحلیل مسائل استراتژیک و تحولات سیاسی روز بسیار مهم است. بهترین مثال - همچنان که گفتیم - اسرائیل و انقلاب اسلامی ایران است. آنچه نیز در ترکیه روی خواهد داد و آنچه در منطقه خاورمیانه می‌گذرد، مبتنی بر تاریخ و تمدن است.

این مسئله است که معتقدیم در بررسی‌های استراتژیک به هیچ وجه نباید مورد بی‌توجهی قرار گیرد. در پرداختن به مسائل روز هم باید تاریخ و تمدنهای منطقه و فصل مشترکها و نقاط اختلاف بین تمدنها مد نظر قرار گیرند تا نتیجه‌گیریهای مطلوب به دست آید. این مقدمه ای بود که مایل بودم قبل از آنکه اساتید محترم به بحث پردازند بیان کنم.

دکتر عصام خلیفه: شک نیست که روند صلح در منطقه به بن بست رسیده است. برای درک این بن بست باید اندیشه سیاسی نتانیاها را مورد بررسی قرار دهیم، زیرا این اندیشه است که در سیاست وی چه در مورد فلسطین و چه در سطح منطقه تأثیر می‌گذارد. این اندیشه براساس بازگشت به مفهوم دولت دژ یا «قلعه مستحکم» قرار دارد. یعنی توجه به استحکامات جغرافیایی در فلسطین بدین معنی که رود اردن خط امنیتی است. بین اسرائیل و رود اردن

حاکمیت دیگری پذیرفته نمی‌شود، اسرائیل می‌خواهد از طریق گسترش شهرک‌سازی منطقه ساحل غربی را قطعه قطعه و تبدیل به کانتونهای جدا از هم بکند، بطوری که نتوان به مجموع این کانتونها نام دولت اطلاق کرد. تسلط بر منابع آب در ساحل غربی و ترس از اینکه فلسطینیها این منابع را مسموم کنند نیز در اندیشه نتانياهو در موضوع امنیت جای دارد. از سوی دیگر، نتانياهو مطلقاً با برگرداندن جولان به سوریه مخالف است و این مخالفت نیز ناشی از حسابهای امنیت جغرافیایی و مسئله آب است، چرا که چهل درصد از آب مورد نیاز اسرائیل از جولان تأمین می‌شود. وی در کتاب خود به عنوان «جایی زیر آفتاب» بسیار روی این مسائل تکیه می‌کند و معتقد است که در صحرای سینا یک منطقه ۲۰۰ کیلومتری برای آماده شدن ارتش و فراخواندن نیروهای احتیاط کافی است در حالی که در جولان، سوریه‌ها می‌توانند ظرف چند ساعت به قلب اسرائیل برسند. همچنین در ساحل غربی نیز به دلیل کمی عرض، جایی برای مانور وجود ندارد بخصوص اگر ارتشهایی غیر از ارتش اردن، مثل ارتش عراق یا غیر عراق بخواهند وارد عمل شوند.

به همین دلیل نتانياهو به سیاست شهرک‌سازی در ساحل غربی بویژه در قدس روی آورده و البته مسأله قدس خیلی مهم است. اسرائیل با اخراج مرتب فلسطینیهای ساکن قدس و ایجاد کمربندی از شهرکهای یهودی در اطراف آن می‌کوشد قدس را کاملاً یهودی کند. سیاست شهرک‌سازی عامل بسیار مهمی است بویژه اگر توجه کنیم که اریل شارون نیز در همین زمینه با نتانياهو همکاری می‌کند.

بنابر این، بن بست موجود نتیجه اندیشه نتانياهو و پشت پا زدن به کنفرانس مادرید و ضمیمه‌های آن است. در اینجا بحث به عقب انداختن مذاکره در باره مسائل اصلی مطرح است، براساس این احتمال که ممکن است جناح دیگر مثلاً حزب کار بار دیگر روی کار آید تا با پیگیری سیاستی معتدل‌تر امتیازهایی در زمینه جغرافیایی به فلسطینیها بدهد تا بتوانند به نوعی موجودیت سیاسی دست یابند یا اینکه بخواهد جولان را به سوریه بازپس دهد.

استراتژی اسرائیل پیوسته در جهت تحمیل واقعیات جدید به اعراب است و همانطور که آقای مهتدی اشاره کردند، اعراب در وضعیت ضعیفی قرار دارند، دچار تفرقه شده‌اند، در سطح

بین‌المللی جنبش صهیونیستی در امریکا فشار می‌آورد، نظام بین‌المللی دچار فروپاشی شده، دیگر از اتحاد شوروی خبری نیست، اروپا هم نقش مهمی ندارد و نمی‌تواند در مقابل امریکا بایستد و کلاً شرایط بسیار نامناسب است.

اما در صحنه جهان عرب، آنچه جلب نظر می‌کند این است که مصر روز به روز از موضع اسرائیل فاصله می‌گیرد. در واقع در روابط مصر و اسرائیل یک بحران وجود دارد. بین اسرائیل و فلسطینیها نیز روابط بحرانی است و تلاش مشاور رئیس‌جمهوری مصر برای وساطت بین دو طرف به شکست انجامیده است. لذا اگر دقت کنیم می‌بینیم تنها دولت عربی که با اسرائیل مشکل زیادی ندارد اردن است. اردن سعی می‌کند شکاف موجود بین اسرائیل و اعراب را پر کند، اما به نتیجه‌ای نمی‌رسد. در مورد لبنان و سوریه نیز می‌دانیم که مذاکرات با اسرائیل از مدتی پیش متوقف شده است. به عقیده من نتانیاهاو برای خروج از این بن‌بست اقدام به یارگیری در سطح منطقه می‌کند. سیاست نزدیکی با ترکیه در همین چارچوب جای دارد. به نظر من نتانیاهاو خود را برای وارد آوردن یک ضربه نظامی در منطقه آماده می‌کند. عربها ممکن است در انتظار بازگشت حزب کار به قدرت بمانند، اما اسرائیل قصد ضربه زدن دارد و این احتمال قوی است. منطقه آبستن حوادث است. نتانیاهاو خواهد کوشید از طریق راه انداختن جنگ منطقه‌ای - حداقل علیه سوریه - بن‌بست را بشکند، اگر نه جنگ مستقیم، بلکه یک جنگ با واسطه و لذا دخالت اسرائیل در مسائل کردستان را نباید جدا از کل مسائل منطقه مورد مطالعه قرار داد.

مهتدی: شما از احتمال یک ضربه نظامی صحبت می‌کنید. فکر می‌کنید چنین ضربه‌ای ممکن است علیه سوریه باشد یا در لبنان و یا حتی علیه ایران.

خلیفه: به نظر من هدف از این ضربه نظامی سوریه خواهد بود. ولی چنین ضربه‌ای الزاماً نباید در جولان بر سوریه وارد شود. باید نقاط اختلاف را بررسی کنیم. مثلاً مسأله «لوله‌های صلح» که ترکیه قصد دارد آب را از طریق سوریه و ساحل غربی به جزیره العرب صادر کند. من

معتقدم که مسأله آب بسیار مهم است .

مهندسی: پروژه «لوله های صلح» زمانی که در چارچوب طرح خاورمیانه جدید مطرح بود و تصور می کنم در حال حاضر این پروژه برچیده شده است. البته مسیر عبور لوله نیز از شمال به جنوب در طول ساحل مدیترانه به سوی اسرائیل و جزیره العرب ترسیم شده بود.

خلیفه: من معتقدم که این پروژه همچنان پابرجاست، چون اسرائیل در آینده حتی با تصرف آبهای ساحل غربی و رودخانه لیتانی بازهم نیازمند آب است. در سال ۲۰۰۰ اسرائیل به حداقل ۸۰۰ میلیون متر مکعب آب نیاز خواهد داشت و این مشکل قابل حل نیست مگر از طریق دست یابی به نیل یا فرات یا ترکیه.

خانم مہی سماره: در این مورد، من در ماه مارس گذشته در ترکیه بودم و این موضوع را با تعدادی از دیپلماتهای وزارت امور خارجه ترکیه مورد بحث قرار دادم. آنها به من گفتند که ترکیه موافقتنامه هایی را با اردن و اسرائیل امضا کرده که به موجب آن آب را با کشتی های تانکر به این دو تحویل دهد نه از طریق «لوله های صلح». پروژه «لوله های صلح» همچنان در حد نوشته روی کاغذ مانده زیرا برای اجرای آن به بیش از ۳۰ میلیارد دلار نیاز است. به این دلیل معتقدم که ترکیه در شرایط کنونی به صدور آب در حد ممکن بسنده کرده اند، زیرا اندیشه «لوله های صلح» بعد از کنفرانس مادرید مطرح شد و در آن زمان تصور می شد که شرایط در منطقه برای اجرای چنین طرح عظیمی از هر نظر آماده است. از نظر ترکیه، تا زمانی که مشکلات عمیق با سوریه وجود دارد نمی توان این پروژه را اجرا کرد، زیرا لوله های آب باید از سوریه بگذرد و آب دو رودخانه سیحان و جیحان را که به مدیترانه می ریزند، به عربستان سعودی برسانند. البته دولت سعودی نیز علاقه ای به این پروژه نشان نداد و تنها به «اطلاع یافتن بدون اظهار نظر» اکتفا کرد. از طریق این پروژه قرار بود آب مورد نیاز سایر کشورهای جزیره العرب مثل بحرین، قطر و کویت و دیگران نیز تأمین شود، اما این کشورها، بدون عربستان سعودی،

قادر به اجرای پروژه نبودند. بنابر این به طرح کوچکتری اکتفا شد و آن حمل آب از طریق نفتکشهای بزرگ بود که به جای نفت آب حمل کنند و تصور می‌کنم این طرح از یک سال پیش به این طرف اجرا می‌شود.

آقای عدنان حطیط: در باره پروژه «لوله‌های صلح» می‌خواهم نکته‌ای را به آنچه خانم مهی سماره گفتند اضافه کنم. این پروژه که توسط آقای تورگوت اوزال پیشنهاد شد، مشکل اصلی اش هزینه اجرای آن بود که در بادی امر حدود ۲۳ میلیارد دلار برآورد شد و بعداً این رقم بالاتر رفت. سعودیها و بقیه کشورهای عربی در خلیج فارس فکر نمی‌کردند که این پروژه تا این حد پرهزینه خواهد بود اما بعداً متوجه شدند که هزینه این پروژه بسیار بیشتر از هزینه شیرین کردن آب دریا است. مشکل دیگر این بود که لوله آب می‌بایست از چند کشور عربی و اسرائیل بگذرد و هیچ تضمینی برای تداوم جریان آب در این لوله وجود نداشت. به هر حال، اکنون مدتی است که این پروژه بایگانی شده، خصوصاً که در خود ترکیه عده‌ای معترض بودند که آبهای موجود پاسخگوی نیاز داخلی نیست و چرا باید آب صادر شود. به عنوان مثال چندی پیش استانبول به بحران آب دچار شد و این تازگی ندارد. بسیاری اوقات بویژه در تابستان، استانبول دچار کم‌آبی می‌شود و مسؤولان متحیر می‌شوند که چگونه باید آب مصرفی این شهر را تأمین کنند. آنها بالاجبار آب را جیره‌بندی می‌کنند. به همین دلیل عده‌ای در ترکیه معتقدند که این کشور آب برای صدور ندارد.

دکتر پُل سالم: می‌خواهم بحث را به مسأله نتانیاهو برگردانم و قدری در باره وضعیت سیاسی وی صحبت کنم. نتانیاهو در داخل حزتش با مشکلاتی روبروست، بخصوص با جناح راست افراطی مشکل دارد. در ائتلاف داخل کابینه نیز با مشکلات جدیدی مواجه است. بسیاری از رأی‌دهندگان اسرائیلی که به نتانیاهو رأی داده‌اند اکنون از او جانبداری نمی‌کنند و وی در حال حاضر از پشتیبانی یک اقلیت برخوردار است. وی با فرماندهان ارتش و دستگاه اطلاعات و امنیت اختلافات ریشه‌ای دارد. روابطش با حکومت آمریکا نیز چندان خوب نیست.

به عقیده من، نتانیاهو در داخل اسرائیل از نظر سیاسی شکست خورده و ناموفق محسوب می‌شود. به عنوان یک رجل سیاسی که این همه مشکل و اختلاف نظر با مراکز عمده دارد نمی‌تواند انتخابهای فراوانی در تصمیم‌گیری داشته باشد. بدون شک همانطور که دکتر عصام خلیفه یاد آورد شد - خط مشی شخصی و سابقه خانوادگی و عقیدتی وی است که مستقیماً بر سیاستش نسبت به فلسطینیها و مسائل ساحل غربی و نوار غزه و نیز مسأله جولان و مذاکره با سوریها تأثیر می‌گذارد. با توجه به همه این عوامل، نمی‌توانم تصور کنم که نتانیاهو از اکنون تا سال ۲۰۰۰ بتواند اقدام مهمی در جهت صلح بکند. یعنی رکود و بن بست کنونی در فرآیند صلح حداقل تا سال ۲۰۰۰ همچنان ادامه خواهد یافت. البته در مورد کرانه باختری مجبور است مذاکرات را ادامه دهد و در آینده توافقیهای جزئی با بده بستان‌هایی صورت خواهد گرفت که در هر حال به سود نتانیاهو خواهد بود و باعث تجزیه هر چه بیشتر کرانه باختری خواهد شد. در مورد یک عملیات گسترده نظامی در منطقه، تصور نمی‌کنم که احتمال جدی در این مورد وجود داشته باشد. ارتش بطور کلی و بویژه فرماندهان نظامی و رؤسای دستگاههای اطلاعاتی اسرائیل مخالف دست زدن به یک جنگ هستند. مردم اسرائیل بطور حتم از چنین اقدامی به اندازه کافی حمایت نخواهند کرد و وضعیت کنونی را اصلاً نمی‌توان با شرایط سال ۱۹۸۲ مقایسه کرد. همچنین معتقد نیستم که نتانیاهو ممکن است مایل به پایان دادن و یکسره کردن اوضاع باشد. برعکس، وی علاقه‌ای به یک حل و فصل همه جانبه و نهایی ندارد. هدف اصلی نتانیاهو دست یافتن به بیشترین حد ممکن از اراضی کرانه باختری رود اردن است. در مورد سوریه نیز مایل به رسیدن به یک صلح نهایی با سوریه نیست بلکه هدف وی ماندن در جولان به دلایل استراتژیک و امنیتی و نیز بخاطر منابع آب و ایجاد شهرک‌ها می‌باشد. نتانیاهو علاقه‌ای به صلح با لبنان هم ندارد، چون معتقد است که صلح با لبنان چیزی بیشتر از آنچه با حضورش در جنوب لبنان به دست می‌آورد به وی نخواهد داد. لذا معتقدم که از حالا تا سال ۲۰۰۰ اوضاع دچار رکود خواهد بود و تحول مهمی در جبهه اسرائیل به سوریه و لبنان رخ نخواهد داد، هر چند موضوع لبنان با موضوع سوریه اندکی فرق دارد.

اکنون اجازه بدهید موضوع را از دیدگاه سوریه ببینیم. در اینجا نیز می‌بینیم که سوریها

بطور حتم، علاقه چندانی به حل و فصل قضیه ندارند و حتی در دوران حکومت حزب کار در اسرائیل نیز از دیدگاه خودشان چیز زیادی از فرایند صلح عایدشان نمی‌شود. ممکن است به جولان یا بخشی از آن دست یابند که این دستاورد مثلاً در مقایسه با آنچه مصر از صحرای سینا و نفت سینا به دست آورد، چیزی مهمی به حساب نخواهد آمد. در حالی که آنها در مقابل ناچار خواهند شد به روند عادی سازی تن دهند، یعنی در زمینه های سیاسی، اقتصادی و حتی ایدئولوژیک باید عقب نشینی کنند و امتیاز بدهند. این گونه امتیازدهی بویژه با توجه به نقش سوریه در جهان عرب و جهان سوم، زیان بزرگی برای دولت سوریه محسوب خواهد شد. بنابر این دولت سوریه علاقه زیادی به این کار ندارد. البته آن را رد نمی‌کند و مخالف آن نیست اما آن شور و شوقی که در سادات یا عرفات یا ملک حسین دیده می‌شد در اسد دیده نمی‌شود. بطور کلی عربهای مشتاق صلح یعنی سادات و ملک حسین و عرفات در شرایط پس از جنگ خلیج (فارس) به صلح مورد نظر خود با اسرائیل رسیدند. اما عربهایی که اشتیاقی به صلح ندارند - و تعدادشان هم زیاد است - ممکن است در سالهای آینده اصلاً به صلحی با اسرائیل نرسند. پس از جنگ خلیج (فارس) در اواخر دهه هشتاد موجی زیر عنوان صلح بلند شد که تصور می‌شد همه جاگیر است، ولی این تصور درست نبود. آنها که مایل به صلح با اسرائیل بودند صلح کردند و آنها که تمایلی نداشتند وارد صلح نشدند و چه بسا که در آینده نزدیک نیز صلح نکنند.

در مورد لبنان، اولاً شکی نیست که موقعیت مذاکراتی لبنان بستگی به موقعیت مذاکراتی سوریه دارد. بدین معنی که اگر مذاکراتی در سطح رسمی با سوریه در باره جولان به انجام رسد، موضوع لبنان را نیز در بر می‌گیرد. کوشش یا شبه کوششی از سوی امریکا و اسرائیل تحت عنوان «اول لبنان» برای جدا کردن محور لبنان از محور سوریه انجام گرفت. بدین معنی که یک عقب نشینی جزئی از منطقه جَزین در جنوب لبنان صورت گیرد و در مقابل عملیات مقاومت به مدت ۶ ماه متوقف شود و سپس یک برنامه ریزی برای تکمیل عقب نشینی صورت پذیرد تا در نهایت عقب نشینی کامل انجام شود و مقاومت پایان یابد بدون آنکه هیچ پیشرفتی در محور سوریه در زمینه عقب نشینی از جولان به وجود آید. چنین چیزی پیش نیامد و نخواهد آمد، زیرا دو محور سوریه و لبنان به یکدیگر مرتبند.

البته در لبنان یک نوع سردرگمی بین موضوع مقاومت و موضوع مذاکرات به چشم می خورد. گاهی این دو موضوع با هم تداخل دارند، گاهی نتایج منتظره و گاه نیز غیر منتظره پدید می آید.

اما در مورد امریکا، بر خلاف تصور مردم که فکر می کنند آمریکاییان به این مسائل اهتمام دارند معتقدم که آنها پس از جنگ خلیج فارس که به حضور مستقیم شان در منطقه منجر شد، آن اهتمام گذشته را به کشمکش اعراب - اسرائیل ندارند. چون اکنون آنها منافع خود در منطقه را که اساساً در خلیج فارس است - مستقیماً حفظ می کنند و ترجیح می دهند که در این زمینه متکی به اسرائیل نباشند، بخصوص که دخالت اسرائیلیها در منطقه ممکن است بیش از آنکه به حفظ منافع امریکا بیانجامد مشکلات و در دسرهایی را برای امریکا به وجود آورد. بنابراین موضوع کشمکش اعراب و اسرائیل برای امریکا در شرایط کنونی با کشمکشهای سال ۱۹۷۳ و قبل از آن ۱۹۶۷ و حتی ۱۹۵۶ فرق دارد. اکنون دیگر این کشمکش یک موضوع جهانی نیست و منافع امریکا را تهدید نمی کند. حتی اگر بین سوریه و اسرائیل یا بین اعراب و اسرائیل جنگی رخ دهد دیگر مثل گذشته منافع امریکا را تهدید نمی کند و بر روابط بین المللی امریکا تأثیر نمی گذارد. بنابر این برای آمریکاییان، موضوع کشمکش اعراب - اسرائیل یک موضوع محلی است. یعنی از نظر آنها اگر اعراب و اسرائیل می خواهند با هم صلح کنند، خدا یارشان و اگر نمی خواهند صلح کنند به خودشان مربوط است، لذا معتقدم که امریکا یک دخالت قوی و مؤثر نخواهد کرد. البته ممکن است امریکا فرستادگانی را به منطقه اعزام کند و کوششهایی در جهت ایجاد تفاهم بین دو طرف به عمل آورد ولی بیشتر از این کاری نخواهد کرد.

اهتمام اروپاییان، از این هم کمتر است. آنها زیر سقف نظامی امریکا حرکت می کنند و سعی می کنند که از طریق ورود به برخی از بازارها در جهان عرب یا در منطقه مدیترانه در زمینه اقتصادی کاری بکنند و شرکتهای خود را در پاره ای از امور تجاری وارد کنند.

بنابر این معتقدم که از حالا تا سال ۲۰۰۰ هیچ تحول مهمی در منطقه روی نخواهد داد و حالت رکود فعلی حفظ خواهد شد. بعد از آن باید ببینیم که احتمال بروز چه تغییراتی در منطقه و در اسرائیل وجود دارد تا در پرتو آن ببینیم سرنوشت این کشمکش در چه جهتی قرار

می گیرد. از این که سخنم طولانی شد عذر می خواهم.

دکتر سمیر سلیمان: سعی می کنم از آنجا که دکتر سالم سخنش را پایان داد سخنم را شروع کنم، البته با لحاظ کردن برخی اختلاف نظرها که ممکن است مهم یا جزئی باشد. در اینجا یک مسأله متدلوژیک وجود دارد که مربوط به ترتیب محورهای بحث است. من می گویم اگر در باره فرآیند صلح بحث کنیم و سپس به محور ترکیه بپردازیم و آنگاه مسأله سودان را مطرح کنیم و مسئله نقش اروپا را نیز در نظر بگیریم شاید بهتر باشد. بنابر این سعی می کنم سه محور اول را به یکدیگر ربط دهم و بحث را در همان سیاقی که آقای مهندی مطرح کردند قرار دهم.

من از کسانی هستم که معتقدند امریکاییان همچنان نسبت به موضوع صلح اهتمام دارند. حالا دلیلش را عرض می کنم. تحولاتی که در منطقه پس از روی کار آمدن نتانیاهو رخ داده است، و برخورد طرح صلح با مانعی به نام نتانیاهو، و موانع ذاتی در جهان عرب در سطوح مختلف که در باره آن مفصلاً صحبت خواهیم کرد، در همه این رویدادها می بینیم که امریکاییها در پی حفظ منافع خود در منطقه و تثبیت این منافع هستند. البته این یک طرح تاریخی است که امریکاییان پیوسته در جهت حفظ منافع خود حرکت می کنند، اما در عین حال، آنها وقتی که در کنار زدن نتانیاهو یا واداشتن اعراب به دادن امتیازهای بزرگ احساس ناتوانی کردند، طبق معمول، متوسل به روش همیشگی یعنی فشار آوردن بر اعراب در چند نقطه درآورد شدند. آنچه اکنون در ترکیه روی می دهد جلوه ای از این فشار است. این فشار - به عقیده من - قبل از هر چیز در جهت تثبیت و حفظ منافع ایالات متحده امریکا در منطقه است، تا از یک سو بر طرفهای ممانعت کننده در جهان عرب و بطور مشخص سوریه، فشار وارد آید و در عین حال، عراق نیز در دایره مهار بماند و، از سوی دیگر - شاید بتوان گفت که این پیامی است جدی برای ایران تا حساب کار خود را بکند، آنها می خواهند به سوریها بفهمانند که اگر در طرح صلح وارد نشوید از دو ناحیه زیر فشار قرار می گیرند: یکی محاصره سیاسی و امنیتی و دیگر محروم شدن از دریافت میزان آب مورد نیاز از منابع آب در ترکیه.

می خواهم بگویم که حتی مصر، به دلیل آنکه دست به مانع تراشی هایی زده، در جاهای

دیگری زیر فشار قرار گرفته است. درست است که آنها نظام اسلامی سودان را از طریق دامن زدن به اغتشاشات در جنوب و حتی ایجاد ناآرامی‌هایی در شمال، هدف قرار داده‌اند اما در همه جا نقش اسرائیل آشکار است بویژه در مورد دخالت اریتره و اتیوپی و سپس آنچه بعداً در زئیر اتفاق افتاد. آنطور که از سخنان یکی از دیپلماتهای سودانی در مرکز مطالعات استراتژیک در بیروت فهمیدم، ظاهراً بین رئیس‌جمهور اتیوپی و رئیس دولت اریتره و رئیس کنونی زئیر، روابط بسیار دوستانه قدیمی وجود دارد و آنها ادواتی در طرح بزرگ امریکا در منطقه شاخ آفریقا هستند و بدون شک هدف این طرح تسلط بر منابع رود نیل است که شاه‌رگ اقتصادی و حیاتی مصر محسوب می‌شود. بدین ترتیب آنها می‌خواهند مصر را به دلیل پاره‌ای مخالفتها یا ممانعتها در روند صلح زیر فشار بگذارند.

باید بگویم که ممانعتهای اعراب دو نوع است: ممانعت در داخل روند صلح و ممانعت از خارج از این روند. مقصودم از داخل روند صلح عده‌ای از کشورهای عرب هستند که در رأس آنها مصر قرار دارد، سپس اردن و سازمان آزادیبخش فلسطین و سپس برخی از رژیمها در مغرب و در خلیج فارس، اینها کشورهایی هستند که شتابان به سمت طرح صلح در منطقه قدم برداشتند و با شرایط نسبتاً معقولی بر اساس موافقتنامه اسلو وارد صلح شدند. اما پس از توقف فرآیند صلح با روی کار آمدن نتانیا هو، بدیهی بود که این دولتها خود را جمع و جور کنند و تقریباً همصدا نوعی مخالفت را که بیشتر جنبه دیپلماتیک، سیاسی و تبلیغاتی دارد، علیه سیاست نتانیا هو ابراز دارند. این مخالفت در داخل چارچوب صلح، باعث بروز اندکی همبستگی سیاسی بین این کشورها شد و در نتیجه منفذ کوچکی در دیواره ضخیم موجود در روابط بین این کشورها و جمهوری اسلامی ایران برای شروع یک گفت‌و شنود پدید آمد تا کشورهای عربی از این منفذ به سود خود استفاده کنند. البته ایران نیز به دلایل مختلفی که در اینجا فرصت شرح آن نیست می‌تواند از این منفذ سیاسی سود ببرد. بنابر این، وضعیت موجود باعث شد که حداقل نوعی همبستگی سیاسی بین کشورهای عربی یاد شده به وجود آید، هر چند این همبستگی بسیار سست و شکننده است و با اولین تکان ممکن است فروریزد. در مراحل آینده نیز ممکن است منفذی که در دیواره روابط اعراب و ایران پدید آمده بسته شود و شاید نیز این منفذ گسترش یابد

ویه برداشتن کلی دیوار بیانجامد.

نوع دیگر ممانعت یا مخالفت، از خارج چارچوب صلح است که می‌توان با اندکی تسامح از دیدگاه سیاسی - و نه ایدئولوژیک - آن را «مقاومت» نامید که هر دو طرف در آن سهیمند. در این مسیر باید از سوریه نام برد، با ثقل سیاسی و استراتژیکش در منطقه و در جهان عرب، سپس لبنان است و مقاومتی که در آن وجود دارد. می‌توانم با تأکید بگویم که سوریه به حمایت سیاسی خود از مقاومت ادامه خواهد داد و مقاومت نیز که وجودش به سود همه گروه‌های معارض صلح است همچنان ضربات دردناک خود را بر پیکر اسرائیل فرود خواهد آورد. بنابراین هر دو نوع مخالف ادامه خواهد یافت.

اما در مورد آینده نگری، من می‌گویم حالت عدم توازن در سطح دو محور یکی محور مهاجم یعنی امریکا و اسرائیل و دیگری محور معارض چه در داخل چارچوب فرایند صلح و چه در خارج آن به شکل مقاومت که به هم‌آوردی و یارگیری می‌پردازند، ادامه خواهد یافت، در عین حال، این حالت توأم با انتظار نیز خواهد بود. این انتظار محکوم به دو احتمال است: احتمال اول که قوی‌تر است و مورد نظر دکتر سالم نیز هست، مربوط به تحولات داخل اسرائیل می‌شود. یعنی وضع نتانیاهو در صحنه سیاسی اسرائیل، کشمکش‌های داخلی و مشکلات اجتماعی اسرائیل، رابطه نتانیاهو با امریکاییها، جنجالها و سرسختی‌هایش، مشکلاتی که وی با دیگر احزاب اسرائیل - نه فقط با حزب کار، بلکه همچنین با احزاب کوچک - دارد و مسأله پایین آمدن میزان محبوبیت نتانیاهو در جامعه اسرائیل. و بررسی‌های آماری هم مبین آن است که به تدریج از تعداد طرفداران نتانیاهو کاسته می‌شود هر چند هنوز وی دست به یک اقدام مخاطره آمیز مثلاً جنگ با لبنان یا جنگ با یک طرف دیگر نزده است و این کاهش محبوبیت بیشتر ناشی از اقتصاد سیاسی است. بنابراین احتمال اول این است که تحولی در داخل اسرائیل به وجود آید که نمی‌خواهم برای آن تاریخی مشخص کنم، سال ۲۰۰۰ یا قبل از آن یا بعد از آن. اما احتمال دوم اینست که اسرائیل ضربه‌ای وارد کند - البته نه به سوریه، چون معتقدم که اسرائیل به سوریه حمله نمی‌کند، بلکه چنین ضربه‌ای را ممکن است به ضعیف‌ترین حلقه این زنجیر یعنی لبنان بزند. من معتقدم که چنین ضربه‌ای، چه شدید باشد و چه شدید نباشد، به هیچ

عنوان باعث تغییر موضع سوریه یا تغییر موضع مقاومت نخواهد شد و در آرایش سیاسی موجود در منطقه نیز تغییری پدید نخواهد آورد.

بنابر این بطور خلاصه، ما در یک مرحله کشمکش سیاسی و انتظار هستیم، که نتیجه اش بروز تحول در داخل اسرائیل یا وارد آوردن ضربه ای به لبنان علیه مقاومت خواهد بود و چنین ضربه ای به چیزی بیشتر از نتایج ضربه آوریل سال پیش منجر نخواهد شد و بن بست ادامه خواهد یافت.

حطیط: اگر اجازه بدهید من می خواهم بحث را در یک مسیر معکوس پیش ببرم. ما از این مقوله شروع کردیم که فرایند صلح به بن بست رسیده است. این نتیجه گیری ناشی از روی کار آمدن نتانیاهو و بروز برخی اختلافات جزئی در مذاکرات با فلسطینیها، سوریهها و لبنانیها است و لذا تحولات مختلفی که در منطقه پدید آمده به عنوان نتیجه این بن بست تلقی شده تا برخی از طرفهای عرب و بطور مشخص سوریه و لبنان زیر فشار قرار گیرند.

در اینجا اگر اجازه بدهید - می خواهم با نظرهای دکتر سلیمان مخالفت کنم بخصوص در مورد تحلیلی که ایشان از مسأله ترکیه و تحولات جنوب سودان دارند. در مورد ترکیه، قراردادهای همکاری در زمینه های نظامی و امنیتی با اسرائیل و همچنین دخالت ترکیه در شمال عراق، اینها بخشی از سیاستی هستند که تازگی ندارد و از قبل وجود داشته و لذا نمی توان آن را نتیجه مشکلات پدید آمده در مذاکرات صلح بین اسرائیل و سوریه دانست. نکته مهمی که باید مورد توجه قرار گیرد این است که هم اکنون مقدار آبی که ترکیه به سوریه می فرستد بیشتر از هر زمان دیگر در گذشته است. زیرا سوریه خواهان ۵۰۰ سانتی متر مکعب در ثانیه بوده در حالیکه اکنون گفته می شود مقدار آبی که از ترکیه وارد سوریه می شود ۸۰۰ سانتی متر مکعب است، چرا که ترکیه با مازاد آب مواجه است. نقشی که ترکیه اکنون در منطقه بازی می کند - به عقیده من - بیشتر ناشی از علل داخلی است تا علل خارجی.

البته بحث خود بخود به محور ترکیه کشیده شد و بنده می خواستم که مسأله را بعداً مورد بحث قرار دهم، اما بناچار اشاره ای باید به نقش ترکیه بشود. بنابر این معتقدم که نقش کنونی

ترکیه بیشتر از زمینه های داخلی برمی خیزد و می توان آنرا نوعی « فرار به جلو» خواند یعنی حرکت به سوی وضعیتی در جهت عراق یا ایجاد گاز انبر فشار روی سوریه از طریق اعطای برخی تسهیلات به اسرائیل در زمینه فعالیت هوایی و جمع آوری اطلاعات و غیره. به همین ترتیب تحولات جنوب سودان نیز ناشی از یک وضعیت قدیمی است که قبل از بحران کنونی در روند صلح، وجود داشته و موضوع دخالت اریتره نیز چیز تازه ای نیست و نزاع اریتره با یمن و اشغال جزایر حنیش مربوط به قبل از بن بست اخیر در مذاکرات صلح خاورمیانه است.

حرف من این است که ما مرتب تکرار می کنیم که مذاکرات به بن بست رسیده در حالیکه در واقع امر بن بست وجود ندارد. چرا به بن بست رسیده؟

مذاکرات قطع نشده و... هر چند به صورت کند - ادامه دارد. چند روز پیش نتانیاهو به قاهره رفت و با حسنی مبارک ملاقات کرد. شاید بزودی، ملاقاتی نیز با یاسر عرفات داشته باشد. اصولاً نمی توان گفت که مذاکرات بین اسرائیل و فلسطینیها قطع شده است. قطر با همه توان خود تلاش می کند کنفرانس اقتصادی را در دوحه برگزار کند و به رغم مخالفتهایی که شده، ظاهراً مصمم است این کنفرانس منعقد شود. تصمیم جامعه عرب مبنی بر متوقف کردن روند عادی سازی روابط با اسرائیل به دلیل بروز بن بست در مذاکرات، معلوم شد که یک تصمیم جدی نیست بلکه بیشتر جنبه تبلیغاتی دارد، زیرا اقدامات عادی سازی از سوی برخی از کشورهای عربی در شمال آفریقا و نیز در خلیج فارس همچنان ادامه دارد و متوقف نشده است. ارزیابی من این است که شاید نتانیاهو سرسخت تر از شیمون پرز نباشد. اگر به تاریخ مذاکرات صلح نگاه کنیم می بینیم که همیشه این افراطی گرایان بوده اند که امتیاز داده اند. قراردادهای کمپ دیوید در دوران حکومت مناحیم بگین از حزب لیکود به امضا رسید که از سرسخت ترین چهره ها محسوب می شد، با این حال از صحرای سینا عقب نشینی کرد و پاره ای از شهرکها را به رغم مخالفت سکنه یهودی، به مصریها داد. در حالی که همه جنگهای بین اعراب و اسرائیل در دوران حکومت حزب کار رخ داده است.

می خواهم به این ارزیابی برسم که اسرائیل پس از موافقتنامه اسلوه به دستاوردهای بزرگی در سطح جهان عرب رسید که آمادگی پذیرش آن را نداشت و لازم بود فترتی به وجود آید

تا اسرائیل آمادگی هضم این امتیازات را به دست آورد و صلح یک روند طبیعی را طی کند. در این مورد سیاست امریکا مؤثر است. من معتقدم که سیاست گام به گام امریکا همچنان اجرا می شود. نظریه کیسنیجر هنوز به قوت خود باقی است، یعنی اینکه جای پایی پیدا کن، آن را تثبیت کن و سپس در پی جای پای دیگری باش؛ همچنین این نظریه که اگر می خواهی بحرانی را حل کنی باید آن را گرم کنی تا حل شود. معتقدم تحولاتی که الآن رخ می دهد نوعی گرم کردن بحران برای حل آن در مرحله بعد است. بنابر این روند صلح همچنان ادامه دارد. آنچه روی می دهد کوششی است برای گذراندن وقت، چیدن برگهای بازی و مشخص کردن دشمنان احتمالی و دوستان واقعی به عنوان مقدمه ای برای ورود به مرحله بعدی. بنابر این تعجب نخواهم کرد اگر همین روزها ناگهان اعلام شود که فلسطینیها و اسرائیلیها به تفاهم رسیده اند و در آن صورت همه این بحثها و تحلیلها فرو خواهد ریخت.

آقای میشل نوفل: می خواهم کمی به ارزیابی روند صلح وزمینه های آن و نتایج مرتبط بر آن بپردازم. به اعتقاد من، درست است که روی کار آمدن نتانیاوو و ائتلاف بین جناح راست ملی گرا با احزاب دینی در اسرائیل معضل کنونی را در برابر روند صلح پدید آورد، اما زمینه های عمیق این معضل از پیش وجود داشت، به این دلیل که اگر بخواهیم ببینیم که اجماع ملی در اسرائیل پیرامون حدود صلح تا کجاست، در می یابیم که طبق نظرسنجی هایی که در داخل اسرائیل قبل از انتخابات اخیر صورت گرفته، هیچگونه اجماعی روی عقب نشینی از دره اردن و عقب نشینی از تمامی اراضی ساحل غربی و حتی نوار غزه و همچنین عقب نشینی کامل از جولان وجود نداشته است. طرف عربی نیز امکان ندارد به سیاستهای اسرائیل در مورد حدود عقب نشینی قابل قبول از سوی افکار عمومی اسرائیل تن دهد. نکته دوم این است که ظرف دو سال اخیر مجموعه ای از تحولات در منطقه رخ داده، از جمله کنفرانس سران در شرم الشیخ، دیدارهای مختلف دو جانبه، سه جانبه یا چهار جانبه بین سران عرب و بالاخره کنفرانس فوق العاده سران عرب در قاهره. از مجموع این تحولات در می یابیم که اختلاف نظر عمیقی بین دو طرف عربی و اسرائیل پیرامون مفهوم صلح وجود دارد. اینکه عربها تا چه حد می خواهند به

اسرائیل نقش بدهند و برعکس، مورد اختلاف است. در همه محورهای مذاکره بین آنچه عربها می‌خواهند با آنچه اسرائیلیها می‌خواهند تفاوت بسیاری به چشم می‌خورد. بویژه زمانی که امریکا به عنوان سرپرست صلح خود را از صحنه کنار می‌کشد این تفاوتها بیشتر نمایان می‌شود و وضع کنونی پدید می‌آید که چیزی بیشتر حالت رکود و کمتر حالت فروپاشی است. لذا بحران عمیقی روی مفهوم صلح و روی حدود نقشی که هر یک از بازیگران باید ایفا کنند وجود دارد. شاید به همین دلیل است که دیدیم دیپلماسی مصر ظرف دو سال گذشته در جهت همکاری با سوریه و عربستان سعودی فعال شد تا از سقوط موضع اعراب و شتابزدگی پاره‌ای از کشورهای عربی در ورود نابهنگام به مرحله عادی سازی روابط با اسرائیل در شرایط نامناسب کنونی جلوگیری کند. به عبارت دیگر دیپلماسی مصر کوشید از یک سوشتابزدگی اعراب و از سوی دیگر نقش فزاینده اسرائیل در منطقه را مهار نماید. بنابر این شاید بتوان گفت که تلاش مصر در جهت همکاری با سوریه و عربستان سعودی برای تحکیم موضع اعراب در چارچوب حداقل درخواستهایی که از اسرائیل دارند، باعث بروز همکاری نظامی و امنیتی بین اسرائیل و ترکیه شد، تا - ترکیه به عنوان کشوری که می‌تواند نقش منطقه‌ای مهمی را برعهده گیرد با ورود خود به صحنه کشمکش جای خالی نقش مصر را پر کند.

به عقیده من، این تحرک جدید ترکیه، بخصوص عملیات ترکیه در شمال عراق که با هماهنگی با اسرائیل صورت می‌گیرد، قبل از هر چیز پیامی خطاب به مصر است. در همین راستا، معتقدم که در دوران معاصر این نخستین بار است که سرچشمه‌های رود نیل در ابعاد کنونی خارج از کنترل مصر مورد تهدید قرار می‌گیرد.

به نظر می‌رسد که علت همه این تحولات از طرحی بزرگ برای تغییر نقشه منطقه از شاخ افریقا تا وسط قاره افریقا، یعنی زئیر ناشی می‌شود. کوششی در جهت تغییر نقشه منطقه از دل قاره افریقا وجود دارد که البته مربوط به تحولات بین المللی پس از جنگ سرد است. اما یکی از نتایج اساسی این طرح این است که مصر برای اولین بار از عمق افریقا محاصره می‌شود. به نظر می‌رسد که این وضعیت مشکل بزرگی برای مصریها در نحوه برخورد با امنیت ملی شان و رابطه آن با امنیت ملی جهان عرب به وجود آورده است.

مهندی: پیش از آنکه آقای دکتر نورالدین به بیان نظرات خود پردازند می‌خواهم به دو مطلب اشاره کنم: مطلب اول مربوط به نقش ترکیه و شکست طرح لوله‌های آب است. برادران درباره موضوع اقتصادی صحبت کردند. می‌خواهم یادآوری کنم که علاوه بر بُعد اقتصادی، دو مشکل وجود دارد، یک مشکل سیاسی، بدین معنی که پیشرفت در زمینه آب مربوط به پیشرفت مذاکرات چند جانبه یا چند موضوعه است که خود به پیشرفت مذاکرات دوجانبه در زمینه سیاسی بستگی دارد. در شرایطی که در محورهای مذاکرات دوجانبه پیشرفتی حاصل نشده، و در زمینه مذاکرات چند جانبه نیز تحرکی به چشم نمی‌خورد، طبیعی است که نمی‌توان انتظار داشت گروه کاری ویژه بهره‌برداری مشترک از منابع آب در خاورمیانه فعال شود. مشکل دیگر مربوط به مخالفت طرف عربی با نقش منطقه‌ای ترکیه است. تا این لحظه، چه در طرح خاورمیانه جدید شیمون پرز، و چه در طرح‌های بعد از آن هنوز روشن نشده که واقعاً ترکیه چه نقشی در منطقه دارد و چه حجمی برای این نقش می‌توان قائل شد. تا زمانی که یک توافق عربی یا منطقه‌ای روی نقش ترکیه در منطقه به وجود نیامده، خود بخود طرح لوله‌های آب ترکیه محکوم به شکست می‌شود. تصور می‌کنم که پیاده کردن طرح این لوله‌ها باعث می‌شود که ترکیه نقش مهمی را عهده‌دار شود و به عبارت دیگر شریان حیاتی جزیره العرب در اختیار ترکیه قرار گیرد، و این امر مستلزم یک توافق سیاسی درباره ماهیت نقش منطقه‌ای ترکیه است.

مطلب دوم مربوط به وضعیت داخلی اسرائیل است. مقصودم بالا گرفتن چیزی به نام «اصولگرایی یهودی» است که هیچیک از همکاران به آن اشاره نکردند. جامعه کنونی اسرائیل با جامعه اسرائیل قبل از فرایند صلح بسیار متفاوت است. امروزه در جامعه اسرائیل بویژه در میان قشر جوان نوعی اصولگرایی متضمن بازگشت به نصوص توراتی کاملاً مشهود است. طبق این نصوص تحریف شده، ملت اسرائیل یک ملت برگزیده از سوی خداوند است که حق دارد هر بلایی را بر سر ملل دیگر بیاورد. آنها اصولاً ملل دیگر را تحت عنوان «گوییم» انسان نمی‌دانند، بلکه موجوداتی می‌دانند که صرفاً برای خدمت به ملت اسرائیل خلق شده‌اند. در جاهایی از این تورات، حتی از کشتار مردم غیر یهودی به عنوان یک امر واجب یاد شده و دستور داده شده که وقتی شهری را فتح می‌کنند به هیچ جنبنده‌ای نباید ترحم نمایند. این مفاهیم که امروزه در

مدارس دینی در اسرائیل روی آن تأکید فراوان می‌شود روحیه نژادپرستی را در قشر جوان به شدت دامن می‌زند. آنها این سرزمین را متعلق به خود می‌دانند و دستور کشتار ساکنان غیریهودی آن را دارند. آنها همین که گذاشته‌اند مردم فلسطین همچنان در رام‌الله و نابلس و طولكرم و دیگر شهرها زنده بمانند احساس گناه می‌کنند. گسترش این طرز فکر باعث شده که مثلاً جنایتکاری مانند دکتر باروخ گلدنشتاین که مسلمانان نماز گزار در حرم ابراهیمی را قتل عام می‌کند به یک قدیس تبدیل شود و هر شب شنبه صدها نفر قبرش را زیارت کنند و روی قبرش شمع روشن کنند. سرباز دیگری به نام بروکمن مردم بیگناه را در بازار تره بار الخلیل به رگبار بست و ۹ نفر را کشت و سرباز دیگری که او را از ادامه کشتار بازداشت مورد سرزنش شدید حاخامها قرار گرفت که چرا بروکمن را از ادامه انجام وظیفه اش منع کرده است. و بالاخره، اسحاق رابین که همه عمر خود را صرف مبارزه در راه صهیونیسم کرده و در همه جنگها شرکت داشته، صرفاً به خاطر موافقت با طرح صلح و دادن پاره‌ای امتیازات به فلسطینیها در غزه و ساحل غربی، متهم به خیانت شد و به قتل رسید و ایگال امیر، جوانی که معتقد است به دستور خداوند رابین را کشته صدها نامه پیشنهاد ازدواج از دختران اسرائیلی دریافت می‌کند. این رویدادها نشان می‌دهد که اصولگرایی یهودی در اسرائیل بویژه در میان جوانان در حال گسترش است و بررسی‌های اجتماعی نیز همین را نشان می‌دهد. در این شرایط می‌توان گفت که نه شیمون پرز و نه بنیامین نتانیاهو و نه دیگران قادر به دادن امتیاز به فلسطینیها و پیشبرد طرح صلح نیستند. می‌خواهم بگویم که در بحث بن بست روند صلح نمی‌توانیم تنها به عوامل سیاسی و مواضع بازیگران خارجی اکتفا کنیم، بلکه بررسی عوامل درونی اسرائیل نیز اهمیت دارد و نباید از نظر دور بماند.

نوفل: من معتقدم مراکز مطالعات عربی که در گذشته در زمینه اسرائیل شناسی بسیار کوتاهی کرده بودند اکنون فعال هستند و به پیشرفتهایی در این زمینه دست یافته‌اند. حداقل در مورد مصر که چیزی به نام هسته جامعه شناسی اسرائیل به وجود آمده و در این مورد کارهایی صورت گرفته است. براساس این مطالعات پدیده تعصب دینی در اسرائیل گسترش می‌یابد، اما

در مقابل آن پدیده سکولاریسم یا دنیوی گرایی نیز وجود دارد که آن هم رو به رشد است. جامعه اسرائیل عمیقاً دچار شکاف و دودستگی شده است. این امر نتیجه بحرانی است که از بازسازی ساختار جامعه در بعد اقتصادی و بعد سیاسی - مثلاً مشکل تعدد و پراکندگی حزبی - و مسئله نقش ارتش ناشی شده است. به این ترتیب می بینیم که بحران ارزشی در اسرائیل همه جا را فرا گرفته: در هستدروت (اتحادیه کارگری) که نقش مهمی در جامعه اسرائیل دارد و در کیوتصها (مجمع های کشاورزی) که اکنون آوازه و ارزش خود را از دست داده اند دیگر نمی توانند جوانها را جذب کنند. و مهمتر از همه این بحران خود را در ارتش نشان می دهد. بطور خلاصه می خواهم بگویم که جامعه اسرائیل دستخوش بحرانها و تحولاتی است که باید مورد مطالعه و بررسی قرار گیرند و این تحولات تنها به افکار توراتی و غیر توراتی مربوط نمی شوند.

حطیط: در تکمیل سخنان آقای میشل نوفل، می خواهم بگویم که مشکل مهمی که جامعه اسرائیل با آن روبروست مشخص کردن مرزهای دولت است. هنوز مشخص نشده که مرزهای این دولت کجاست؟ آیا مرزهای توراتی مورد نظر است یا مرزهای سیاسی، و شاید این مهمترین عاملی است که طرفداران اندیشه توراتی را در برابر دولتمردان قرار می دهد.

سالم: قبل از آنکه رشته بحث را به آقای دکتر نورالدین بدهیم می خواهم در رابطه با جامعه اسرائیل نقطه نظر خود را عرض کنم. فکر می کنم درست نباشد اگر بخواهیم تنها از دیدگاه دینداری یا عدم پایبندی به دین به جامعه اسرائیل نگاه کنیم. جامعه اسرائیل - همانطور که آقای نوفل گفت - جامعه ی تقسیم شده و دچار تشتت است. یعنی تنها دو دستگی نیست بلکه چند دستگی است. جریان دین گرا در اسرائیل چیز تازه ای نیست بلکه سابقه تاریخی دارد که به قرن نوزدهم برمی گردد. شاید تغییری که پدید آمده در مورد افزایش جمعیت و تعداد خانواده های متدین در مقابل خانواده های سکولار باشد که بیشتر از کشورهای غربی به

اسرائیل مهاجرت کرده و نسبت افزایش جمعیت در آنها کمتر است. فکرنمی کنم بتوان گفت که یک جریان دین گرا بین جوانان اسرائیلی وجود دارد، تا بشود آن را با حالت‌های مشابه در جهان عرب یا جهان اسلام مقایسه کرد. چنین چیزی به نظر دقیق نمی آید. تعداد دینداران متعصب در اسرائیل زیاد نیست و شاید حدود ده یا پانزده درصد جمعیت را تشکیل می دهند. متأسفانه منابع لازم دم دست نیست و باید به گزارش‌های آماری مراجعه کنیم. در هر صورت فکر نمی کنم تعدادشان از ۱۵ درصد کل جمعیت بیشتر باشد. اما همانطور که آقای نوفل گفت، جناح بندی در اسرائیل همچنان سیاسی است و جامعه بین دو جناح چپ و راست تقسیم شده است. یعنی حزب کار که همه جنگها را علیه اعراب به راه انداخت در اواخر دهه هشتاد به یک طرح صلح رسید و آن را ارائه کرد و با جدیت وارد آن شد. کاری به این نداریم که این طرح درست بود یا غلط و اینکه حزب کار چه نیت و اهدافی داشت. مهم این است که جناح لیکود این طرح را تأیید نکرد و اکنون هم این جناح در بن بست قرار گرفته و نمی داند با این طرح چه باید بکند. اما موضوع جریان دینی نقش مهمی دارد بخصوص در ساحل غربی، زیرا شهرک نشینان اغلب از افراد متدین و متعصب هستند و لذا گفتن اینکه در اسرائیل یک جریان گسترده دین گرا وجود دارد، حرف دقیقی نیست.

مهدی: بنده ضمن تشکر از اظهار نظر دوستان می خواهم تأکید کنم که بحث بنده مربوط به تعداد دین گرایان و درصد آنها نبود، شک نیست که تورات گرایی چیز تازه ای نیست و سابقه قدیمی دارد. اما جریان جدید در شرایطی رشد می کند که جامعه اسرائیل دیگر مانند گذشته، احساس تهدید نمی کند و به بودن یا نبودن نمی اندیشد. و اگر ارتش اسرائیل دچار بحران است به دلیل همین احساس است و لذا ارتش تقدس گذشته خود را از دست داده است. تورات گرایان تعدادشان هر چه باشد قادرند طرح صلحی را که از نظر آنها خیانت آمیز است تخریب کنند و نمونه هایی از اعمال آنها را که ذکر کردم بویژه ترور اسحاق رابین، بهترین دلیل بر این مدعاست. و انگهی بسیاری از افراد غیر متدین نیز اعمال آنها را تأیید می کنند و برای آنها هورا می کشند چرا که حتی سکولارها نیز در تنفر از اعراب و مسلمانان بادیندارها برابرند و از

کشتار فلسطینیها احساس گناه نمی کنند. به هر حال نوبتی هم که باشد نوبت آقای دکتر نورالدین است.

دکتر محمد نورالدین: به دلیل مطالعاتی که روی ترکیه انجام داده ام، حتماً از بنده خواسته می شود که درباره نقش و عملکرد ترکیه صحبت کنم. اما قبل از این بحث می خواهم اندکی به فرایند صلح بپردازم.

به نظر من کنفرانس مادرید چیزی جز نتیجه ای از نتایج جنگ دوم خلیج فارس نبود. این کنفرانس به درخواست اسرائیل یا تمایل امریکا برگزار نشد، بلکه تشکیل آن در نتیجه فشار آن دسته از کشورهای عرب بود که در بیرون راندن ارتش عراق از کویت با امریکا همراه شده بودند. این کشورها می خواستند همانطور که تصمیمات سازمان ملل بطور کامل در عراق اجرا شده، کوشش کنند تا با استفاده از همراهی شان با امریکا در سرکوب عراق، قطعنامه های سازمان ملل در مورد اسرائیل نیز به مورد اجرا درآید. برای این کار آنها امریکا را زیر فشار قرار دادند تا براساس فرمول صلح در برابر زمین اسرائیل را وادار به اجرای قطعنامه های سازمان ملل نماید. به عقیده من امریکا در حالتی از ناچاری وارد فرآیند صلح شد، اما تحول ناگهانی که رخ داد امتیازاتی بود که یاسر عرفات به اسرائیلیها داد. این امتیازات آنقدر زیاد و غیر مترقبه بود که حتی امریکاییان را نیز غافلگیر کرد و آنها را واداشت تا روند صلح را در حدود سقفی که عرفات پذیرفته بود دنبال کنند. پس از عرفات، نوبت به صلح اسرائیل و اردن رسید که خود رخنه بزرگی در دیواره فرآیند مادرید محسوب می شود. اردن با این کار نه فقط کوشید سوریه را به دنبال خود بکشانند، بلکه در عین حال، این اقدام اردن ناشی از حساسیتهای مربوط به دوران پیدایش این کشور و نیز اختلافات موجود بین اردن و عربستان سعودی در جریان جنگ دوم خلیج فارس نیز بود، چرا که اردن صراحتاً از رژیم عراق جانبداری کرده بود. لذا، معاهده صلح اردن - اسرائیل یک ضرورت اردنی بود برای حمایت از موجودیت اردن در هر راه حل احتمالی برای مسئله فلسطین که ممکن بود این موجودیت وجه المصالحه قرار گیرد و اردن از سوی شرق توسط عربستان سعودی یا حتی عراق بلعیده شود، با توجه به اینکه همه این احتمالات ریشه های

تاریخی دارد.

اما قتل اسحاق رابین، و سپس متوقف شدن مذاکرات بین سوریه و اسرائیل در «وی پلانٹیشن» (Way Plantation) در اواخر ۱۹۹۵ و اوایل ۱۹۹۶ - به عقیده من - فرصتی پدید آورد تا ایالات متحده امریکا از نقش خود به عنوان یک شریک فشار آورنده در روند صلح شانه خالی کند. سپس نتانیاهو در اسرائیل روی کار آمد و یک فرصت اضافی برای امریکا در زمینه پشت پا زدن به تعهداتش فراهم آمد. بنابر این، متوقف شدن روند صلح مربوط به دوران نتانیاهو نبود، بلکه این روند عملاً در دوران پرز در «وی پلانٹیشن» متوقف شده بود. سؤال اینست که چرا ایالات متحده در پی شانه خالی کردن از تعهدات خود در روند صلح برمی آید؟

به نظر من استراتژی ایالات متحده در این مرحله سه هدف را دنبال می کند: اولاً: تأمین منافع نفتی و این هدف در جنگ دوم خلیج فارس برآورده شده است. ثانیاً: سرکوب اسلامگرایی که کانون آن ایران است و نمودهای فراوانی در دیگر کشورها در شرق دارد، یعنی سرکوب کلیه جنبشهای مخالف سلطه جویی امریکا در این منطقه. ثالثاً: سیاست مهار دوگانه تنها علیه ایران و عراق نیست، بلکه به عقیده من هدف اصلی این سیاست مهار روسیه است که خطر آن بار دیگر در مناطقی مثل آسیای مرکزی قفقاز خود را نشان می دهد. در چارچوب این مهار، مسئله گسترش پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) به سمت شرق مطرح می شود. هر چند در این گسترش، اروپا نیز مهار می شود، ولی هدف اصلی مهار روسیه است و ممانعت از اینکه بار دیگر این کشور بتواند در سطحی از قدرت قرار گیرد که منافع آمریکا را تهدید کند.

تحولات جدید در خاورمیانه ناشی از این سیاست است. در واقع پیشبرد صلح در خاورمیانه و آرام کردن این منطقه به سود اجرای این استراتژی از سوی امریکا نیست. بلکه برعکس اجرای این استراتژی مستلزم حفظ کانونهای بحران در منطقه است تا از آنها به عنوان عوامل فشار علیه قدرتهای مخالف امریکا استفاده شود. این فشار تنها در منطقه پیرامون اسرائیل محدود نمی شود بلکه بسیار از آن فراتر می رود. ما اگر به شرق ایران نگاه کنیم می بینیم که حدود دو سال پیش و همزمان با توقف مذاکرات بین سوریه و اسرائیل، جنبش طالبان با قدرت زیاد در افغانستان ظاهر می شود و سیاست مهار ایران و روسیه وارد

جبهه افغانستان نیز می شود. در همین جبهه، وقتی طالبان به مزار شریف حمله می کند نگرانی روسیه و کشورهای آسیای مرکزی برانگیخته می شود. بنابر این، هدف مهار همه کشورهای ضد امریکایی بویژه روسیه، ایران و سوریه است. در همین راستا، یعنی ابقای کانونهای بحران، است که می توان قرارداد های همکاری بین ترکیه و اسرائیل را تحلیل کرد. می بینیم که همه این تحولات تقریباً همزمان رخ می دهند.

در اینجا می خواهیم اندکی به همکاری بین ترکیه و اسرائیل بپردازیم. قبل از هر چیز باید بگویم که این همکاری فقط در زمینه نظامی نیست، بلکه همکاری بین دو کشور زمینه های مختلف سیاسی، اقتصادی و حتی فرهنگی را هم در بر می گیرد. موافقتنامه های متعدد فرهنگی بین دو کشور به امضا رسیده، بدون آنکه در وسایل ارتباط جمعی چیزی اعلام شود. بطور خلاصه روابط بین ترکیه و اسرائیل از چهار مرحله عبور کرده است: مرحله اول، پس از تأسیس دولت اسرائیل، ترکیه بلافاصله در سال ۱۹۴۹ این کشور را به رسمیت شناخت. این یک شناخت استثنایی بود زیرا برای اولین بار یک کشور مسلمان موجودیت اسرائیل را به رسمیت می شناخت. این مرحله تقریباً تا سال ۱۹۶۷ یعنی تا جنگ ژوئن ادامه یافت. در طول این مدت، ترکیه در دو سمت متضاد بین اسرائیل و بسیاری از کشورهای عربی که برای استقلال مبارزه می کردند، مثل الجزایر، قرار داشت. پس از جنگ ژوئن ۶۷، ترکیه سیاست متعادل تری را در پیش گرفت و خواستار عقب نشینی اسرائیل از اراضی اشغالی اعراب شد. از سال ۶۷ تا کنفرانس مادرید، دورانی است که ترکیه روابط خود را با کشورهای عربی ترمیم می کند. در دهه ۷۰، مسأله نفت و منافع اقتصادی انگیزه اصلی این روابط بود. در دهه ۸۰ عامل نفت همچنان نقش خود را بازی می کرد. کودتای ۱۹۸۰ در ترکیه، هر چند در صحنه داخلی ترکیه در زمینه دموکراسی و حقوق بشر، آثار منفی داشت، اما برای جهان عرب مفید بود زیرا کودتاگران روابط ترکیه با کشورهای عربی بویژه با عربستان سعودی را گسترش دادند و همین نزدیکی به جهان عرب باعث شد که ترکیه سطح روابط خود با اسرائیل را در ۱۹۸۱ تا آخرین حد امکان یعنی سطح دبیر دوم پایین آورد. در همان سالها، عامل دیگری که باعث بهبود روابط ترکیه با کشورهای عربی و اسلامی شد، خط تورگوت اوزال بود که می کوشید گرایش ملی و گرایش

اسلامی را با هم جمع کند. با انعقاد کنفرانس مادرید مرحله سوم روابط ترکیه و اسرائیل آغاز می‌شود. در این مرحله در نتیجه آغاز مذاکرات صلح بین اعراب و اسرائیل، ترکیه بسیاری از محظورهای قبلی در روابط خود با اسرائیل را کنار گذاشت و با امضای قرارداد صلح اسلو تمامی این محظورها از صحنه روابط ترکیه و اسرائیل بطور کامل رخت بربست. چرا که اگر صاحبان زمین با اسرائیل صلح کرده‌اند، دیگر ترکیه دلیلی ندارد هیچ حساسیتی را در روابطش با اسرائیل بپذیرد. اما آخرین مرحله در روابط دو طرف که در راه روی وضعیت کنونی گشود، متوقف شدن مذاکرات بین سوریه و اسرائیل در «وی پلاتینشن» در دسامبر ۹۵ تا ژانویه ۹۶ بود. از اینجا به بعد، ایالات متحده آمریکا با همه نیرو در جهت ایجاد همکاری هر چه بیشتر بین ترکیه و اسرائیل فشار آورد که نتیجه آن امضای قرارداد معروف همکاری نظامی بین دو طرف در ۲۳ فوریه ۱۹۹۶ بود، که آثار و عوارض آن تاکنون همچنان ادامه دارد. بنابر این، شکست مذاکرات صلح، عامل اصلی گسترش روابط ترکیه و اسرائیل است. اما قبل از آنکه به شرح اهداف این روابط بپردازیم، باید بگویم که نباید پنداشت که این وضعیت تنها به سبب فشار واشنگتن و تنها به هدف محاصره سوریه پدید آمده. فشار روی سوریه یک هدف مهم از این همکاری است، اما باید دانست که بین ترکیه و اسرائیل منافع مشترک زیادی وجود دارد. ترکیه معتقد است که همکاری اش با اسرائیل منافع زیادی برایش به بار می‌آورد.

اولاً همانطور که همه می‌دانیم، این روابط عامل فشاری روی سوریه محسوب می‌شود و این کشور را وای دارد تا در زمینه‌های مختلف به ترکیه امتیاز دهد. اولین زمینه مربوط به مسأله کردهاست. مشکل حزب کارگران «پ.ک.ک» مشکل شماره یک ترکیه است، هر چند اولویتهای تهدید در ترکیه اخیراً مورد بازنگری قرار گرفته و این بازنگری و تعیین ترتیب تهدیدها معمولاً همه ساله توسط ارتش ترکیه انجام می‌گیرد. تا آوریل گذشته، «جدائی طلبان» یعنی پ.ک.ک، تهدید شماره یک در داخل ترکیه محسوب می‌شد. اما از آن به بعد «ارتجاع» که مقصودشان از این کلمه، اسلامگرایی است، در اولویت قرار گرفت و تهدید پ.ک.ک، بعد از اسلامگرایی ذکر شد. با آنکه این ترتیب دقیق نیست و بیشتر بدان جهت است که ارتش بتواند اقدامات خود علیه حزب رفاه را توجیه کند، اما باید دانست که مشکل کردها برای ترکیه بسیار

پرهزینه است و هر سال مبلغی در حدود هفت تا هشت میلیارد دلار برای این کشور هزینه ایجاد می کند که شامل هزینه آموزش، عملیات، سوخت، مهمات، سلاح، فوق العاده های پرداختی به افراد نظامی چه در داخل و چه در خارج یعنی در شمال عراق، می شود. بنابر این، از آنجا که ترکیه مدعی است که سوریه از پ.ک.ک حمایت می کند، لذا امیدوار است با فشار آوردن روی سوریه، این کشور را وادار به دست کشیدن از حمایت از کردها نماید. زمینه دوم وادار کردن سوریه به امتیاز دادن یا پس گرفتن درخواستهای خود در مورد آب فرات است. زمینه سوم که هنوز داغ نشده مربوط به استان اسکندرون است که دو کشور بر سر آن اختلاف دارند و سوریه همچنان این منطقه را بخشی از خاک خود می داند.

مهددی: این مسأله فراموش شده است و مدتهاست که کسی از آن سخنی نمی گوید.

نورالدین: درست است. ولی این مسأله بالاخره وجود دارد. هنوز هم سوریهدار نقشه هایی که چاپ می کنند منطقه اسکندرون را به رنگ نقشه سوریه رنگ آمیزی می کنند. البته همانطور که گفتم موضوع داغی نیست، ولی وقتی قرار باشد مشکلات حل شود، باید همه مشکلات را یکجا در یک سبد ریخت و نمی شود که مشکلی را بطور مجزا بدون توجه به مشکلات دیگر حل کرد.

ثانیاً: ترکیه معتقد است که از طریق روابطش با اسرائیل می تواند سلاحها و امکانات نظامی خود را نوسازی کند. می دانیم که ترکیه در روابط خود با غرب مشکل دارد. درست است که ترکیه عضو ناتو است و ارتش ترکیه از هر نظر چه از نظر فلسفه و عقیده و چه از نظر وظیفه و نقش، یک ارتش امریکایی است، اما در ایالات متحده لابی های مختلفی فعالیت می کنند و ترکیه بطور تاریخی روابط تیره ای با یونان و ارمنه دارد، بطوریکه شاید اختلافاتش با یونان و ارمنستان، بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، بسیار خطرناکتر از اختلافاتش با سوریه باشد. به همین دلیل، دو لابی یونانی و ارمنی در امریکا به شدت علیه ترکیه فعالیت می کنند و مانع دادن اسلحه از سوی امریکا به ترکیه می شوند. بارها اتفاق افتاده که ترکیه و امریکا قراردادهای

نظامی امضا کرده‌اند و واشنگتن آنها را اجرا نکرده است. گاهی اسلحه نمی‌دهند و گاهی از ارسال قطعات یدکی خودداری می‌کنند. بنابر این، ترکیه به این نتیجه رسیده است که تنها کشوری که می‌تواند نوسازی هواپیماها، تانکها، موشکها و دیگر سلاحهای ارتش ترکیه را تضمین کند، اسرائیل است. البته امریکا را نیز نمی‌توان در این زمینه تبریئه کرد، چرا که چه بسا خودداری امریکا از ارسال اسلحه به ترکیه به هدف واداشتن این کشور به نزدیک شدن به اسرائیل باشد.

همین وضع در روابط ترکیه با اروپا نیز به چشم می‌خورد. ترکیه از آلمان نیز اسلحه وارد می‌کند. هر بار که کشمکش بین ترکیه و یونان یا ترکیه و قبرس (بخش) یونانی بالا می‌گیرد، احتمال قطع ارسال اسلحه از اروپا به ترکیه نیز پدیدار می‌گردد. در اینجا نیز می‌بینیم که اسرائیل وارد صحنه می‌شود، چه در زمینه نوسازی سلاحهای ارتش ترکیه و چه به عنوان کشوری که به ترکیه اسلحه صادر می‌کند. قرارداد همکاری نظامی بین دو طرف متضمن تولید مشترک موشک و تانک و نوسازی هواپیماهاست و ارزش این پروژه‌ها طی ۲۰ سال آینده به حدود ۵۰ میلیارد دلار برآورد شده است. می‌بینیم که این برنامه‌های دراز مدت، قدرت نظامی ترکیه را بطور کامل به اسرائیل پیوند می‌دهد و این امر بسیار خطرناک است، بدین معنی که اگر ترکیه روزی بخواهد روابطش را با اسرائیل قطع کند، ارتش ترکیه در موقعیت بسیار بدی قرار می‌گیرد، بویژه که ترکیه در محاصره تعدادی از دشمنان تاریخی قرار دارد که منتظر فرصت هستند تا در شرایط ضعف به ترکیه بتازند.

زمینه‌های دیگری که ترکیه از روابطش با اسرائیل سود می‌برد مربوط به تکنولوژی جدید است، بویژه در مورد کشاورزی و طرح گاپ که ترکیه به فن آوری اسرائیل نیاز دارد. ترکیه فکر می‌کند که روابط نزدیکش با اسرائیل موجب جلب سرمایه‌های یهودی از نقاط مختلف جهان به ترکیه خواهد شد. همچنین ترکیه در زمینه تجاری امیدوار است که بتواند محصولات خود را از طریق اسرائیل به کشورهای غربی صادر کند، بخصوص که اسرائیل در کنوانسیون‌های تجارت آزاد و در سازمان توسعه و همکاری اقتصادی عضویت دارد. استفاده از لابی یهودی در امریکا به ویژه در کنگره و دیگر مراکز تصمیم‌گیری در برابر دو لابی ارمنی و یونانی نیز از دیگر اهداف

ترکیه در روابطش با اسرائیل است.

و اما در مورد اسرائیل، شک نیست که اسرائیل منافع مهمی را از طریق همکاری با ترکیه دنبال می‌کند: اولاً: فشار آوردن روی سوریه، ثانیاً: مقابله با جمهوری اسلامی ایران و جنبشهای اسلامگرای ضد اسرائیل، ثالثاً: ترکیه می‌تواند دروازه‌ای به روی اسرائیل برای ورود به آسیای مرکزی و قفقاز باشد. رابعاً: ترکیه یک کشور مسلمان است، و هنگامی که نتایج تصمیم به ایجاد شهرک یهودی نشین در جبل ابوغنیم در حومه قدس گرفت، در شرایطی که کشورهای عرب و سازمان کنفرانس اسلامی در اوج خشم بودند و بر ضد اسرائیل موضع گرفته بودند، دیویدلوی، وزیر امور خارجه اسرائیل، سرگرم دیدار از ترکیه بود و ترکیه به عنوان راهی برای گریز اسرائیل از حلقه خشم کشورهای اسلامی عمل کرد و این امر دستاورد بزرگی برای اسرائیل بود بخصوص که ترکیه یک کشور قدرتمند با سابقه تاریخی در اسلام است.

از اینکه سخنانم طولانی شد، معذرت می‌خواهم ولی قبل از آنکه سخنانم را پایان دهم می‌خواهم روی چند نکته در روابط ترکیه و اسرائیل تأکید کنم و آن این که معیار و پارامتر سنجش روابط ترکیه و اسرائیل همیشه وضعیت مذاکرات بین اسرائیل و اعراب بوده است، بدین معنی که هر وقت این مذاکرات دچار رکود شده، میزان همکاری و نزدیکی بین اسرائیل و ترکیه بالا گرفته و از آنجا که ظرف دو سال اخیر مذاکرات بین اعراب و اسرائیل متوقف بوده، روابط ترکیه و اسرائیل بطور فزاینده‌ای گسترش یافته است. همچنین، از آنجا که روی کار آمدن نجم الدین اربکان در ترکیه تقریباً همزمان با روی کار آمدن نتانیاها در اسرائیل بوده، ارتش ترکیه کوشیده است از طریق گسترش مرادوات با اسرائیل، اربکان را تحقیر کند و به وی بفهماند که به رغم نشستن در مسند نخست وزیری قادر به ممانعت از همکاری ترکیه با اسرائیل نیست. به عبارت دیگر، برای اولین بار مسئله روابط با اسرائیل در حسابهای داخلی ترکیه وارد می‌شود. نکته دیگر، روابط ترکیه و اسرائیل، پس از اعلامیه رؤسای احزاب دموکرات مسیحی اروپا در ۴ مارس ۹۷ تحکیم بیشتری یافت بخصوص که بین رؤسای این احزاب، پنج نخست‌وزیر وجود داشتند و این باعث می‌شد که اعلامیه آنها رسمیت بیشتری داشته باشد و همانند اعلامیه‌ای از سوی اتحادیه اروپا تلقی گردد. آنها در اعلامیه خود تأکید کردند که ترکیه نه در کوتاه مدت و نه

در دراز مدت، جایی در اروپا ندارد، علتش هم اینست که ترکیه در زمینه های تمدن، دین و فرهنگ با اتحادیه اروپا تفاوت دارد. این اعلامیه شوک شدیدی به سکولارها در ترکیه وارد آورد، بویژه به نظامیان آن که در رأس گروههای سکولار قرار دارند. بنابراین، اعلامیه یاد شده ضربه سختی بر پیکر اندیشه کمال آتاتورک یا کمالیسم وارد آورد و باعث شد که کمالیستها و بویژه نظامیان، برای حفظ اعتماد به نفس خویش در برابر توده های مردم و در برابر اسلامگرایان، و همچنین به عنوان واکنشی در برابر اروپائیان و اثبات اینکه راه آنها در جهت غربی شدن راه درستی بوده و برگشت ناپذیر است، به رادیکال ترین سمبل غرب یعنی اسرائیل پناه بردند و در تحکیم روابطشان با اسرائیل مصمم تر شدند.

اخیراً موضوعی مطرح شده مبنی بر اینکه شاید واشنگتن هم در استراتژی خود تغییری داده است. من این موضوع را در اول بحثم ذکر کردم که واشنگتن اکنون یک استراتژی مسالمت آمیز مبتنی بر همکاری و تفاهم را دنبال نمی کند، بلکه به یک استراتژی تعرضی روی آورده که مسأله حرکت طالبان و همکاری ترکیه و اسرائیل در چارچوب همین استراتژی جای دارد. طبیعتاً مطالب زیاد است و به دلیل کمبود وقت، من بحثم را در همین جا قطع می کنم و اگر فرصتی بود باز هم در این زمینه صحبت خواهیم کرد.

مهتدی: ظاهراً اکثر دوستان، در مورد مطالب آقای دکتر نورالدین حرفهایی دارند. برای اینکه از دیدگاهها و نظرات همه اساتید محترم استفاده کنیم، با توجه به کمبود وقت و طولانی شدن بحث، می خواهم خواهش کنم که هر یک از دوستان، مطالب خود را بطور خلاصه در حداقل زمان ممکن بیان فرمایند. قبل از ادامه این مبحث ببینیم پدر انتوان ضو چه می فرمایند.

ضو: من می خواهم یک دیدگاه کلی را در مورد روند صلح عرض کنم. روند صلح بر منطقه تحمیل شده و یک امر حتمی است و به شکل طبیعی اجرا می شود. صلح یک انقلاب یا

کودتای نظامی نیست، بلکه یک امر سیاسی است که بطور آرام پیش می‌رود و سالها طول می‌کشد تا به نتیجه برسد. اسرائیل از صد سال پیش شروع شده و اعراب از چند سال پیش تن به صلح داده‌اند، اما رژیمهای عربی با مشکلاتی روبرو هستند که بیشتر داخلی و جدید است. سازمان آزادیبخش فلسطین، اردن و همه کشورهای عربی با مشکلات اقتصادی، اجتماعی، مسائل مربوط به آزادیها، دموکراسی و حقوق بشر دست به گریبانند. روند صلح در حال حاضر سرگرم سروسامان دادن به وضعیت داخلی اسرائیل است: الحاق اراضی، خرید زمین، ایجاد شهرکها، اخراج ساکنان اصلی، ایجاد امنیت و تضعیف نقش مقاومت. ما خوب می‌دانیم که تجزیه و الحاق اراضی اصولی دارد. اعلام یک طرح سیاسی کافی نیست، بلکه باید زمینه را آماده کرد. کسی که می‌خواهد سرزمینی را تجزیه کند، آن را فوراً اعلام نمی‌کند، بلکه قبل از اعلام طرح خود، زمینه را برای اجرای آن آماده می‌سازد. به نظر من نتانیا هو، آدم زرنگی است. مشکلاتی دارد، اما امور ساحل غربی را در جهت منافع اسرائیل پیش می‌برد. ما می‌دانیم که - مثلاً در لبنان - وقتی طرح تجزیه را اجرا می‌کردند، لازم بود عده‌ای از ساکنان از جایی به جایی رانده شوند، زمین و املاک آنها گرفته شود، شهرها و روستاهایی از نقشه جغرافیا حذف شوند، تا در یک منطقه همگونی لازم برای تجزیه فراهم آید. بنابر این، اسرائیلیها در روند صلح عجله‌ای ندارند و امنیت داخلی برایشان خیلی مهم است، دیدیم که یک انفجار چگونه اسرائیلیها را تکان می‌دهد و صحنه سیاسی را در هم می‌ریزد و باعث می‌شود یک حزب بر حزب دیگر پیروز شود. بنابر این، همه نشانه‌ها حاکی از آن است که روند صلح بطور حتم وجود دارد و سرانجام می‌رسد امریکا و اسرائیل در مورد پیشبرد صلح متفقند، ولی عجله‌ای ندارند، چون شتابزدگی باعث بروز مشکلاتی در اسرائیل شده است.

صلح امریکایی - به نظر من - در پی حل مشکلات خاورمیانه نیست، بلکه در پی بهره‌برداری اقتصادی از منطقه است. درست است که امریکا به دلایل متعدد، عجله‌ای به خرج نمی‌دهد و رفتار خانم البرایت، وزیر جدید امور خارجه نیز نشانگر همین مسئله است، اما هرگز از روند صلح منصرف نشده است. خانم البرایت هم در زمان مناسب فعالیت خود در منطقه را شروع خواهد کرد. من معتقدم که روند صلح در آینده، سراسر منطقه را در بر خواهد گرفت و مرحله

کنونی که به نظر را کد می آید در واقع آماده شدن برای ورود به مراحل بعدی است. بنابراین اعراب باید کاری کنند که از طریق همبستگی و گسترش آگاهی و با تکیه بر اندیشه اقتصادی وضعیت را به دقت تحلیل کنند تا بتوانند زبان را به حداقل برسانند.

خلیفه: من همچنان بر این نظر پافشاری می کنم که احتمال بروز یک درگیری گسترده نظامی وجود دارد. اجازه بدهید توضیح بدهم. فلسفه صلح قبلاً این بود که جنگ بین اعراب و اسرائیل تمام شود. اما آنچه اکنون در عهد نتانیاهو روی می دهد، برنامه ریزی برای ایجاد تغییرات گسترده در سطح منطقه است، نه بر اساس حفظ دولتهای کنونی بلکه بر اساس تجزیه منطقه و تغییر نقشه جغرافیایی مطابق منافع اسرائیل، من دخالت ترکیه در کردستان را در این چارچوب می بینم و همپیمانی ترکیه و اسرائیل را هم - که ابعاد آن را همکارمان دکتر نورالدین شرح داد - در همین مسیر تحلیل می کنم. من در پاسخ آقای مهتدی می خواهم بگویم که مشکل فقط در جنوب لبنان نیست، بلکه لبنان و سوریه و حتی ایران را هم در بر خواهد گرفت، بویژه اگر ایران در مسیر دست یافتن به جنگ افزار اتمی پیش برود و به عنوان یک قدرت منطقه ای در خاورمیانه، در آسیای مرکزی یا در غرب آسیا مطرح باشد و به جانبداری از مقاومت در جنوب لبنان و جاهای دیگر ادامه دهد.

به عقیده من - درست است که مرحله کنونی در منطقه، مرحله انتظار است، اما نتانیاهو، به دلیل بحرانهای داخلی و ادار به «گریز به جلو» خواهد شد و برای نشان دادن نقش تاریخی خویش دست به ماجراجوئیهایی در جهت ایجاد اسرائیل بزرگ خواهد زد تا امنیت را نه در چارچوب مرزهای کنونی، بلکه در سطح منطقه برای اسرائیل فراهم کند، یعنی مرزهای امنیتی اسرائیل را بسیار گسترش دهد. درست است که مثلاً صحرای سینا یک مرز طبیعی است، اما منطقه هلال خصب (بارور) آکنده از مشکلات است و نتانیاهو خواهد کوشید قبل از سال ۲۰۰۰ یعنی قبل از پایان دوره حکومتش دست به اقداماتی بزند. می گویم خواهد کوشید نه اینکه خواهد توانست. موفقیت یا عدم موفقیت وی بستگی به نحوه مدیریت بحران از سوی کشورهای عربی دارد. آنها باید از امکانات خود و دوستانشان مثل اروپا استفاده کنند، چون

معتقدم اروپا موافق جنگ افرزوی در منطقه نیست و خواهان صلح و آرامش در منطقه است. در حالیکه امریکا، هر چند منافعی در منطقه دارد، اما به نظر من، این اسرائیل است که سیاست امریکا را در منطقه دنبال خود می کشاند و نه بالعکس.

سلیمان: من فقط، چون بعضی از همکاران بطور غیر مستقیم به عرایض اشاره داشتند، می خواهم توضیحاتی بدهم.

در مورد نقش امریکا، بطور حتم مقصودم این نبود که هر اتفاقی بین کشورهای منطقه رخ می دهد، با فشار امریکاست بطوریکه انگار خود کشورهای منطقه منافع یا مشکلاتی بین خود ندارند. اما نکته اینجاست که امریکا از طریق همین منافع یا مشکلات موجود بین کشورهای منطقه وارد عمل می شود. من به همه برادرانی که به سخنان بنده در این مورد اشاراتی داشتند، می خواهم بگویم که درست است که نقش ترکیه و روابط ترکیه با اسرائیل چیز تازه ای نیست، اما این هم که ترکیه به عنوان یک عامل فشار در چارچوب منافع امریکا عمل کند چیز تازه ای نیست. در گذشته نیز امریکاییان بارها از طریق ترکیه فشار آورده اند و من فقط به ذکر دو مثال اکتفا می کنم: در گذشته از طریق نقش ترکیه در پیمان بغداد و در دوره اخیر سوء استفاده ترکیه از شرایط خاص جنگ آوریل (۹۶ در جنوب لبنان) و حمله هوایی به پایگاههای پ. ک. ک در خاک سوریه. هدف از همه این فشارها و داشتن سوریه به دادن امتیاز به اسرائیل بوده است. در سودان هم، من می گویم که مشکل جنوب چیز جدیدی نیست. بدون شک این یک مشکل قدیمی است ولی همین مشکل در حال حاضر مورد بهره برداری قرار می گیرد و لذا اوضاع سرد روبه داغی می رود. دلیلش واضح است: قبل از اینکه روند صلح به بن بست برسد، مشکل جنوب سودان در حالتی از رکود بود. آنچه جدید است، اینکه این بحران دوباره داغ می شود تا از آن برای فشار آوردن بر اعراب در زمینه روند صلح استفاده شود. در گذشته نیز بارها از اوضاع سودان برای فشار آوردن بر اعراب در زمینه های سیاسی و استراتژیک استفاده شده است.

حطیط: من نکته کوچکی بر مطالب آقای دکتر محمد نورالدین دارم. البته ایشان متخصص شماره یک جهان عرب درباره مسائل ترکیه هستند، اما شاید گاهی اوقات چیزهایی را نادیده می‌گیریم. ما خیلی ساده می‌گویم ترکیه. ولی واقعیت این است که گفتن اینکه ترکیه چکار می‌کند و چه می‌خواهد حرف دقیقی نیست، چون ما یک ترکیه نداریم، بلکه دو ترکیه داریم: یکی ترکیه دولت و دیگری ترکیه فوق دولت که زمام امور آن را ارتش در دست دارد. اگر به این نکته توجه بکنیم و آن را به آنچه در سال ۱۹۴۹ (شناسایی اسرائیل) و تحولات بعد از آن ربط دهیم می‌بینیم که ترکیه اصلی از صحنه عقب‌نشینی کرده و اختیار خود را به ترکیه مصطفی کمال و ارتش وی داده است تا با انتخاب راه لائسیسم و غرب‌گرایی، ترکیه را از خود ترکیه جدا کند، یعنی با انتخاب خط و حروف لاتین ترکیه را از تاریخ عظیم خود بیگانه نماید، انگار که ترکیه در سال ۱۹۲۳ به دنیا آمده و هیچ گذشته‌ای ندارد.

این انتخاب، یعنی بیگانه کردن ترکیه از محیطش، یکی از نتایجش شناسایی اسرائیل در سال ۱۹۴۹ و سپس پیوستن به ناتو در ۱۹۵۲ و اقدامات بعدی در جهت ورود به پیمان بغداد و غیره بود. همه آنچه در روابط ترکیه با اسرائیل پدید آمده ناشی از همین خط غرب‌گرایی است که می‌گوید ترکیه بخشی از اروپا و غرب و لذا بخشی از استراتژی غرب در منطقه است. به همین دلیل در طول دهه ۶۰ و ۷۰ شاهد روابط خصمانه بین جهان عرب و ترکیه بوده‌ایم. بعد از بحران نفت در سال ۷۳ و نیاز ترکیه به نفت اعراب، روابط دو طرف اندکی بهبود یافت. در دوره تورگوت اوزال نیز که سعی می‌کرد گرایش ملی را با گرایش اسلامی بیامیزد، باز روابط دو طرف در چارچوب منافع مشترک بهتر شد. اما فروپاشی اتحاد شوروی باعث شد که یک بحران هویت برای ترکیه پدید آید. قبل از آن، ترکیه به عنوان یک درّ مستحکم غربی در برابر نفوذ اتحاد شوروی محسوب می‌شد. اما بعد از اتحاد شوروی این سؤال به وجود آمد که ترکیه چه نقشی بر عهده دارد، و اگر زمانی در مقابل یونان یا ارمنستان به پیمان ناتو متکی بود، اکنون روی چه قدرتی باید حساب کند.

مهددی؛ بنابراین باید گفت بحران نقش و وظیفه، نه بحران هویت.

حطیط: بله درست است، بحران وظیفه و آنطور که دکتر نورالدین در کتابش نوشته، بحران انتخابها و گزینشها و شاید هم بحران هویت. اما نکته ای هست که باید مورد توجه قرار گیرد و آن اینکه بینیم این سیر تصاعدی در روابط ترکیه و اسرائیل از چه زمان شروع شد. بطور دقیق از زمانی که اربکان به حکومت رسید و بویژه پس از دیدارش از ایران و امضای قرارداد صدور گاز بود که روابط جدید بین ترکیه و اسرائیل آغاز شد. نزدیک شدن اربکان به ایران، اقدامات وی در جهت حل اختلافات با سوریه و حتی حل مشکل کردها از طریق مذاکره باعث شد که اندکی بعد رییس ستاد ارتش ترکیه به اسرائیل سفر کند و در مرحله بعدی سفیر جمهوری اسلامی ایران را به دلیل یک سخنرانی که خیلی هم معمولی بود، اخراج کنند. می خواهم بگویم زمانیکه احساس شد، ترکیه دارد به همسایگانش نزدیک می شود و این نزدیکی مغایر با نقشی است که برای ترکیه در نظر گرفته شده، ترکیه فوق دولت، یعنی ارتش دست به کار شد تا از محوشدن زمینه نقش ترکیه ممانعت کند. ما وقتی می گوئیم ترکیه، مقصودمان همین ترکیه فوق دولت است در حالیکه ترکیه اصلی هیچ نقشی در این مسائل ندارد و انگار که در جهان دیگری زندگی می کند. شاید باید منتظر یک برخورد بین این دو ترکیه باشیم تا همه چیز عوض شود. البته هر وقت ترکیه اصلی، یعنی مردم، خواسته است خود را بازیابد و به مراکز تصمیم گیری نزدیک شود، ترکیه فوق دولت یعنی ارتش، وارد عمل شده و مردم را عقب زده است. ببینید، نجم الدین اربکان دست به اقدامات مهمی زد، علاوه بر قرارداد گاز با ایران و حل اختلافات با سوریه، به لیبی هم سفر کرد و دست به ایجاد گروه دی-۸ از کشورهای اسلامی زد و می رفت که وجهه ترکیه را عوض کند. من مطمئنم که دخالت ارتش ترکیه در شمال عراق بدون اطلاع نخست وزیر، یعنی آقای اربکان، صورت گرفته است. آنها با وجود قرارداد گاز، سفیر ایران را بخاطر یک سخنرانی اخراج کردند.

مهدی: قراردادی که قبل از هر چیز منافع اقتصادی عظیمی برای ترکیه به بار می آورد.

حطیط: بله. آنها حتی این منافع را نادیده گرفتند. به نظر من آنها آماده برای هرگونه ماجراجویی هستند، نه فقط علیه عراق، یا سوریه حتی علیه ایران. به همین دلیل، ترکیه در داخل دچار ناآرامی و غلیان است، موج اسلامگرایی روز به روز گسترش پیدا می کند، ترکیه در داخل با بحرانهای زیادی روبروست و واقعاً باید منتظر تحولاتی در این زمینه باشیم.

مهدی: با تشکر، می بینیم که آقای دکتر ابوناظر هنوز وارد بحث ما نشده اند...

دکتر موریس ابوناظر: من می خواهم در زمینه دیگری صحبت کنم.

سماره: ببخشید، اگر اجازه بدهید من چند نکته را می خواهم یادآور شوم. نکته اول اینکه در مورد روند صلح، وضعیت داخلی اسرائیل که همه شما درباره آن صحبت کردید، آنقدر حساس و خطرناک نیست که تصور می کنید. دلپیش ساده است و آن اینکه اختلاف و تفرقه کنونی در داخل اسرائیل تقریباً پنجاه پنجاه است، یعنی حتی پیروزی نتانیاها روی یک درصد بود، علاوه بر این حزب کار که رهبری آن را شیمون پرز داشت اکنون سرگرم سازماندهی خود است و به جای پرز، ایهود باراک را به ریاست حزب برگزیده که در واقع جانشین اسحاق رابین است. به این ترتیب، نقطه ضعف در روند صلح یعنی شخص پرز که نمی توانست اعتماد نظامیان و شهرک نشینان را جلب کند، با روی کار آمدن باراک از بین می رود. شعاری که نتانیاها سر داد و با آن پیروز شد، مسأله امنیت بود. اکنون با قرار گرفتن باراک در رأس حزب کار، رقابت شدیدی بین وی و نتانیاها در خواهد گرفت و نتیجه این رقابت در سه سال آینده مشخص خواهد شد. اضافه بر این، در مورد اسرائیل، معروف است که هر رهبر سیاسی که فاقد سابقه نظامی باشد، امکانی برای موفقیت ندارد. مشکل شیمون پرز همین نداشتن سابقه نظامی بود. وی از هستدروت (اتحادیه کارگری) آمده و وارد کار دیپلماسی شده بود.

به هر حال، بررسی وضعیت اسرائیل با همه تشنجه‌ها و بحرانهایش دو موضوع را مشخص می‌کند: اول اینکه نتانیاهو نماینده یک طرز فکر جدید در اسرائیل است. این طرز فکر امتداد اندیشه لیکود است به اضافه عدم درک اوضاع خاورمیانه. نتانیاهو کسی است که در جامعه اسرائیل زندگی نکرده. اغلب در آمریکا به سر برده و پیروزی اش مرهون استفاده از روش امریکایی در تبلیغات انتخاباتی است. علاوه بر این، نتانیاهو، تاکنون ثابت کرده که قابل اعتماد نیست، چه در داخل اسرائیل و چه در خارج آن. حتی بعضی از دولتهای عربی، و بطور مشخص اردن که روی تفاهمش با نتانیاهو حساب می‌کرد، پس از ملاقاتهای مکرر با تعداد زیادی از نمایندگان و مشاوران نتانیاهو متوجه شدند که این اشخاص نه فقط اطلاع عمیقی از منطقه ندارند، بلکه حتی فاقد اطلاعات سطحی هستند، بطوری که بیشتر به درد این می‌خورند که مثلاً در بروکلین یا مراکز دیگر امریکایی به عنوان مشاور کار کنند، اما نمی‌توانند به موضوع پیچیده‌ای مثل کشمکش اعراب - اسرائیل بپردازند. لذا با وجود فضای بدبینی که وجود دارد، من معتقدم روند صلح به نقطه‌ای رسیده که امکان بازگشت و عقب‌گرد از آن وجود ندارد. حالا چقدر این وضع طول می‌کشد، بستگی به زیرکی نتانیاهو دارد، زیرا قصد وی این است که با بکار بردن همه قدرت اسرائیل کاری کند که حداکثر امتیاز را از اعراب بگیرد، در حالیکه در طرف مقابل، ابتکار عمل اعراب بسیار خجول و ناچیز است و بیشتر در زمینه کلیات دور می‌زند تا جوهر مسائل.

نکته دوم که می‌خواهم درباره اش صحبت کنم، موضوعی است که آقای دکتر محمد نورالدین درباره وضعیت اردن عنوان کردند. من معتقدم که در این مورد یک مغالطه وجود دارد، زیرا موافقتنامه «وادی عربیه» برای نجات صلح اسرائیل با اعراب و فلسطینیها بود. اگر اردن زیر فشار آمریکا وارد روند صلح نمی‌شد، این روند در سال ۱۹۹۳ سقوط کرده بود و تا امسال نمی‌کشید. دوم اینکه ملک حسین توانست از طریق این موافقتنامه اسرائیل را وادار به شناسایی مرزهای بین‌المللی اردن بکند، هر چند حدود ۱۹ میل از اراضی اردن را به صورت اجاره در اختیار اسرائیل گذاشت، اما این مقدار اهمیتی ندارد. معتقدم که وضعیت ملک حسین در حال حاضر به مراتب بهتر از اوضاع دیگران است به دو دلیل: اول اینکه اردنیها و فلسطینیهای

ساکن اردن به این نتیجه رسیدند که این کشور یعنی اردن ماندنی است و می تواند به حیات خود ادامه دهد، همچنین ملک حسین توانست روابط خود را در زمینه سیاسی با کشورهای عرب خلیج فارس بهبود بخشد. گفتم سیاسی چون هنوز به سطوح اقتصادی نرسیده و این امر در دوران حکومت عبدالکریم کباریتی انجام گرفت. دیگر اینکه روابط خود با امریکا را که در جریان جنگ خلیج فارس لطمه خورده بود، به صورت سابق برگرداند، بدون اینکه چیزی به عراق بدهد. همچنین بررسی نشان می دهد که ساکنان اردن که ۶۰ درصد فلسطینی و ۴۰ درصد اردنی هستند، بیشتر به رهبری ملک حسین در بازی سیاسی و صلح با اسرائیل اعتماد دارند تا دولتی که یاسر عرفات در پی ایجاد آن است. سوم اینکه ملک حسین توانست بخشی از نقش منطقه ای را به دست آورد، در حالیکه اردن با توجه به حجم و امکاناتش نمی تواند یک دولت منطقه ای محسوب شود. اردن از خلال کنفرانس اقتصادی در عمان توانست توجه غرب را به خود جلب کند و نقشی را در سطح منطقه بر عهده بگیرد که کشور بزرگی به حجم مصر با ۶۰ میلیون جمعیتش، با اهرام و نیل و الازهرش نسبت به این نقش رشک می برد. ملک حسین با هوشمندی خود و استفاده از تضادهای موجود توانست منافع خود و کشور خود را تأمین کند، در حالیکه دیگر رژیمهای عربی که فقط شعار می دهند، قادر به این کار نیستند.

اما در مورد ترکیه، ما جویری حرف می زنیم که انگار ترکیه صد در صد توی مشت اربکان است. اربکان نماینده یک حزب سیاسی در ترکیه است که البته پایگاه مردمی دارد، ولی احزاب دیگر یعنی احزاب لائیک روی هم نماینده یک اکثریت مردمی هستند و شما خوب می دانید که لائیسزم در ترکیه چیزی نیست که به آسانی شکست بخورد، بنابر این تصور می کنم که صحبت از اربکان و طرحهای اسلامگرایانه اش بسیار مبالغه آمیز است. واقعیت این است که مردم ترکیه از طریق انتخابات و پارلمان نشان داده اند که اکثریت با لائیکهاست و موضوع فقط دخالت ارتش نیست. هر کسی که امروزه به استانبول برود و رفتار مردم بخصوص جوانان را ببیند، درمی یابد که فرهنگ غالب در این جامعه، فرهنگ غربی و فرهنگ لائیسزم است. لائیسزم جزئی از شخصیت ملی ترکیه است که تحت تأثیر دین قرار نمی گیرد.

در اینجا لازم است نظرم را درباره برداشت ترکیه از اسلام بگویم. من در سفرهای متعدد

به ترکیه، متوجه شدم که برداشت مردم ترکیه از اسلام با برداشت عربها از اسلام بسیار متفاوت است. دریافت من این است که اسلام در ترکیه متأثر از ریشه های مذهبی موجود در آسیای مرکزی می باشد و آن در عین حال آمیخته با ارتدوکیسم بیزانس است که در نتیجه دین رایج امر خصوصی و نه عمومی می داند. به این ترتیب هر فرد از مردم ترکیه دچار دوگانگی در شخصیت است: بدین معنی که هم مسلمان است و هم لائیک. هر مسلمان ترکیه رفتار لائیک دارد و هر فرد لائیک، و بهتر بگویم تقریباً ۸۵ درصد افراد لائیک عبادات دینی را هم انجام می دهند. لذا مسلمانان ترکیه در فکر ایجاد یک دولت اسلامی به معنی کلمه نیستند، بلکه خواهان بهتر شدن شرایط افراد می باشند.

موضوع مهم دیگری که مطرح شد و باید مورد دقت قرار گیرد، این است که هیچ فردی از مردم ترکیه، حتی خود اربکان، خواهان اتصال مجدد به جهان عرب نیست. آنها بیشتر خواهان اتصال به کشورهای اسلامی غیر عرب بویژه آسیای مرکزی و منطقه بالکان هستند. آنها همچنین در جهت ارتباط با جنوب شرق آسیا بویژه کشورهای اندونزی، سنگاپور و مالزی هستند تا نحوه توسعه اقتصادی را از آنها فراگیرند.

اما در مورد ایران، من از اشخاص زیادی در ترکیه شنیده ام که روابط استراتژیک بین ترکیه و ایران، بویژه پروژه لوله گاز، مورد تأیید همه گروههای مردم ترکیه است و مختص اربکان و حزب رفاه نیست. اما مسائلی مانند تظاهرات روز قدس و سخنرانی سفیر ایران را مخالف منافع استراتژیک خود بویژه در رابطه با ساختار داخلی خود می دانند. من یقین دارم که شخص اربکان نیز بسیار عمل گراست و میل ندارد مسیر امور به نقطه انفجار برسد. بنابراین، ترکیه اکنون دستخوش سیاست «کشیدن طناب» یا قطب گرایی است که خود از بروز تغییر در نقش استراتژیک ترکیه پس از فروپاشی اتحاد شوروی ناشی شده است. در مورد اروپا، درست است که ترکیه وارد جامعه اروپا نشده، اما تصور می کنم این کشور با امکانات خوبی که دارد، می تواند بدون کمک دیگران خود را به سطح مالزی برساند. ترکیه در این راه خود را نیازمند جهان عرب نمی بیند. جهان عرب برای ترکیه فقط مفهوم بازاریایی برای صدور کالا را دارد. اما شعارهایی مثل برادری اسلامی برای آنها نامفهوم است. آنها هرگز فراموش نمی کنند که عربها به آنها پشت

کردند، و لذا ترکها ملیت خاص خود را پدید آوردند، چیزی که هنوز در جهان عرب روشن نیست - با این حال، کمالیسم، یعنی مکتب آتاتورک، اینک آماده است اصلاحاتی را در درون خود به وجود آورد، زیرا شرایط جهان کنونی با شرایط ۷۵ سال پیش فرق کرده است.

حطیط: حرفهای خانم شماره نیاز به جوابهای طولانی دارد و وقت جلسه همه رو به اتمام است.

خلیفه: مهم نیست، بگذارید تنوع افکار و تعدد آراء داشته باشیم.

مهددی: لطفاً اجازه بفرمایید، قبل از پاسخ گفتن به خانم شماره، نظرات آقای دکتر ابوناظر را هم بشنویم. بخصوص که اصلاً نوبت صحبت ایشان بود.

ابوناظر: من می خواهم بگویم، طرح صلح یا طرح جنگ در طول تاریخ، همیشه مبتنی بر یک ایدئولوژی مشخص بوده است. ما داریم در این میزگرد درباره صلحی بحث می کنیم که مبتنی بر سیاست است، نه بر ایدئولوژی. در حالیکه کشمکش در منطقه برخاسته از ایدئولوژیهای متناقض است: ایدئولوژی اسراییل یعنی تسلط قومگرایی نژادپرستانه از نیل تا فرات، در مقابل ایدئولوژی قومیت عربی از اقیانوس (اطلس) تا خلیج (فارس) و ایدئولوژی لائیک در ترکیه. لذا، در ورای طرح صلحی که مطرح شده، ایدئولوژیهای ضد و نقیضی وجود دارد که امکان ندارد به صلح بیانجامد. ایدئولوژی دیگری که به وجود آمده، ایدئولوژی دینی است که با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران توسط امام خمینی (ره) مطرح شده است. هیچ طرح سیاسی امکان موفقیت ندارد، مگر آنکه در یک بستر ایدئولوژیک قرار گیرد، وجود اسراییل به عنوان یک طرح سیاسی مروهون پیشرفت یک ایدئولوژی قومی نژادپرستانه بود. همینطور دولت عبدالناصر و حزب بعث بر ایدئولوژی قومی عربی تکیه داشتند و ترکیه جدید با ایدئولوژی لائیک آتاتورک پدید آمده و ایران انقلاب هم نتیجه ایدئولوژی اسلامی امام خمینی (ره) است. معتقدم تا

زمانی که بین این ایدئولوژیها یک وجه مشترک پدید نیاید، امکان استقرار صلح در منطقه وجود ندارد. بحثهای ما درباره صلح کلاً جوانب سیاسی را لحاظ داشته در حالیکه معتقدم کشمکش از اول بر پایه ایدئولوژی بنا شده و سرانجام آن نیز نمی تواند جدا از ایدئولوژی مورد بحث قرار گیرد. من سخنان دوستان درباره صلح را شنیدم و استفاده کردم، اما فکر می کنم برداشت ما از صلح، غیر از برداشت امریکا و اسرائیل است. از نظر ما، صلح یعنی دوستی و همکاری در یک چارچوب تمدنی، در حالیکه صلح از نظر امریکا و اسرائیل همین حالتی است که امروزه وجود دارد، یعنی تعلل، وقت کشی و پذیرفتن واقعیتهای موجود و ادامه این وضع تا آخر. دلیلش این است که نتانیاهاو در کتاب خود با عنوان «جایی زیر آفتاب» روی سه «هرگز» تأکید دارد: بازپس دادن جولان، هرگز. عقب نشینی از قدس، هرگز. و دولت مستقل فلسطینی هرگز. لذا می خواهم تأکید کنم که نمی توان صلح را با منطق سیاسی، یعنی اقتصاد و روابط بین الملل و موازنه قدرت به وجود آورد. مگر آنکه اول صلح در سطح ایدئولوژیک پدید آید. و از آنجا که ایدئولوژیها در منطقه سخت ضد و نقیض است، ایدئولوژیهایی که ریشه در تاریخ دارند و یکدیگر را نفی می کنند، بنابر این صلح غیر ممکن است. حرفهای نتانیاهاو نشان می دهد که هر صلحی در منطقه تحمیلی خواهد بود، یعنی صلح مسلح که آن را صلح بازدارنده می گویند.

مهتدی: با تشکر از دکتر ابوناضر، با آنکه وقت میز گرد ما به پایان رسیده، ولی دیدگاههای دوستان بسیار جالب و قابل استفاده است. بخصوص که سخنان خانم شماره بحث را به نقطه شروع بر می گرداند و می بینم که دوستان منتظر نوبت برای پاسخگویی هستند. فقط خواهش بنده این است که پاسخها کوتاه باشد. و شاید بهتر این باشد که به پاسخ دکتر نورالدین که متخصص امور ترکیه هستند، اکتفا کنیم.

- نورالدین: خانم مهی شماره در سخنانش به موضوعات بسیار زیادی پرداخت. من در پی آن نیستم که به تک تک این موضوعات جواب بدهم، اما یک رشته از نکات را بطور مختصر

یادآور می‌شوم که ممکن است بعضی از آنها مخالف دیدگاه‌های خانم شماره و بعضی دیگر موافق این دیدگاهها باشد.

اولاً: ایشان گفتند زمانی که اعراب به ترکها پشت کردند، ملی‌گرایی ترکی پدید آمد. من معتقدم که همانطور که فروپاشی دولت عثمانی ناشی از دو مسأله قومی و دینی بود، ترکیه جمهوری نیز بر پایه دو مسأله قومی و دینی به وجود آمد. ترکیه جمهوری بر دو پایه تأسیس شد: دولت قومی مرکزی و شعار آتاتورک که می‌گفت «آفرین بر هر کس که بگوید من ترکم»، و این ملی‌گرایی یک ملی‌گرایی انسانی نبود، بلکه یک ملی‌گرایی نژادپرستانه بود، زیرا همه ملیتهای دیگر در ترکیه و در رأس همه کردها را در بوتله ملی‌گرایی ترکی قرار داد و این ملی‌گرایی اساسش نفی دیگر ملیتها بود؛ و همچنین ترکیه جمهوری بر پایه لائیسزم بنا شد و این لائیسزم با لائیسزم موجود در غرب فرق دارد. لائیسزم در غرب به مفهوم تضمین آزادی دینی و انجام عبادات دینی برای همه افراد است، در حالیکه لائیسزم در ترکیه به شکل نفی دین و همه مظاهر دینداری است.

لائیسزم ترکیه یک لائیسزم باز و سازگار نیست، بلکه یک لائیسزم ستیزه‌جو و مخالف دین است. لذا ترکیه جمهوری بر دو اساس غلط بنا شد و اکنون ترکیه محصول این دو اساس غلط را درو می‌کند. اکنون پس از ۷۰ سال که از تجربه کمالیسم لائیک می‌گذرد، یک اسلامگرا به نخست‌وزیری ترکیه رسیده است.

نکته دوم این که، این لائیکها نبودند که اربکان را به حکومت رساندند، بلکه حزب اسلامی رفاه بود که توانست خود را بر معادله حاکم بر ترکیه تحمیل کند، و این امر از طریق آراء مردم در انتخابات صورت گرفت. اما در مورد شعارهای اربکان در مورد همکاری با جهان اسلام، باید گفت که این شعارها واضح است و وی شهرت و قدرت خود را مدیون همین شعارهاست. درست است که وی امتیازهایی در مورد تصویب موافقتنامه‌ها با اسرائیل داد، ولی هدف وی آرام کردن لائیکها و ارائه تصویری از اسلامگرایان به افکار عمومی ترکیه بود تا حداکثر آراء رأی‌دهندگان را حتی در میان غیر اسلامگراها به دست آورد. این اقدام به هیچوجه به مفهوم پشت پا زدن به شعارهای اسلامی نبود. درست به همین دلیل بود که اربکان خواستار انتخابات زودرس شد و

شاید این نخستین بار باشد - پس از تجربه گلیستها و ژاک شیراک در فرانسه - که حکومتی خواهان انتخابات زودرس می شود و جناح مخالف از آن سر باز می زند. مطالب زیاد است و به دلیل طولانی شدن بحث، بیش از این وقت شما را نمی گیرم.

مهدی: در مورد اعتقاد خانم شماره به دستاوردهای اردن از موافقتنامه وادی عربیه، ماایلم مختصراً بگویم که این امر بستگی به این دارد که ما با چه زمینه و از چه زاویه ای نگاه کنیم. شاید اگر از زاویه منافع قومی عرب یا منافع امت اسلامی به این موافقتنامه نگاه کنیم، دستاوردی نبینیم، مگر اینکه بخواهیم از زاویه تنگ منافع ملی کشورها بنگریم که در این صورت نیز همه چیز مورد شک و تردید است، زیرا تجربه نشان داده است که اسرائیل در صورتی که منافعش اقتضا کند، به هیچ چیز پایبند نمی ماند و تعهدات خود را زیر پا می گذارد.

به هر حال، میزگرد پرباری بود و اساتید محترم با موشکافی به مسائل پرداختند. طبیعتاً تنوع افکار و دیدگاهها و جود داشت و همین امر باعث شد که جوانب مختلف قضایا مطرح و بررسی شود. معتقدم که مجموع بحثهای این میزگرد برای خوانندگان فصلنامه مطالعات خاورمیانه که عمدتاً از اساتید و دانشجویان و علاقه مندان به مسائل خاورمیانه هستند، بسیار مفید خواهد بود. در پایان، ضمن قدردانی و تشکر فراوان از همه دوستان عزیز که ساعاتی از وقت خود را به ما اختصاص دادند، با امید دیدار در میزگردهای آینده همه شما را به خدای بزرگ می سپارم. □

پرتال جامع علوم انسانی